

بحران های بین المللی سیاست خارجی ایران و دبیران کل سازمان ملل متحد (۱)

(کورت والدهایم و اشغال سفارت ایالات متحده در تهران)

مقدمه

سیاست خارجی ایران به مانند سایر کشورها در گذر زمان، دستخوش رویدادها و بحران هایی بوده است که هم جنبه بین المللی داشته و هم زمینه ساز تحولات سرنوشت ساز و بعضاً پایداری در سطح منطقه و جهان شده است. برخی از این بحران ها آنچنان عمیق بوده که با وجود گذشت چندین دهه از رویداد آن ها، کماکان محل بحث و تضارب آراء می باشند.

زمانی که بحران ها، به دلیل ابعاد و گستردگی خود جنبه بین المللی پیدا می کنند، نقش نهادها و ساختارهای بین المللی از جمله سازمان ملل متحد به عنوان حافظ صلح و امنیت بین المللی و در رأس آن دبیرکل سازمان، برجسته می شود. اگرچه نقش و جایگاه دبیران کل و نیز عملکرد سازمان ملل متحد خود متأثر از عوامل گوناگونی می باشد، ولی برخی از دبیران کل به واسطه شرایط سیاست بین المللی و با تکیه بر تجربه، جایگاه و توانمندی خود، موفقیت هایی را در مدیریت بحران های بین المللی به دست آورده اند.

در میان دبیران کل سازمان ملل متحد، شاید نام کورت والدهایم و خاویر پرز دکوئیار بیشتر با بحران های بین المللی ایران پیوند خورده است. اگرچه در فضای دو قطبی جنگ سرد، توافق ابرقدرت ها برای حل بحران های بین المللی، نقش اصلی را ایفا می کرد ولی با این وجود، والدهایم و پرز دکوئیار تلاش کرده اند تا نقش موثری در حل بحران های بین المللی ایفا نمایند.

در سلسله نوشتار های پیش رو به بررسی تلاش ها و نقش والدهایم در بحران اشغال سفارت ایالات متحده در تهران و پرز دکوئیار در جنگ ایران و عراق پرداخته می شود. این سلسله نوشتارها در کنار ابعاد تحلیلی با محوریت مباحث حقوقی و سیاسی بین المللی، تلخیص بخش های ایران کتاب این دو را با هدف آشنایی با دیدگاه ها و برداشت های آنان از رفتار دولت ایران در صحنه بین المللی و به تبع آن، نقش چنین برداشت هایی در وجهه بین المللی کشور، تصمیم سازی ساختارهای بین المللی و قدرت های بزرگ در رابطه با ایران و نقش سازمان ملل متحد در حل و فصل بحران های بین المللی ایران را مد نظر قرار داده است.

بیان مسئله

گذر در صفحات خاطرات سیاستمداران و دیپلمات‌هایی که در سطح جهانی فعالیت داشته‌اند نه صرف مرور خاطرات، بلکه بازشناسی و واکاوی تلاش‌ها و اقدامات پشت پرده و نگاه‌ها و برداشت‌هایی است که در جای خود قابل تأمل و توجه می‌باشند. به عنوان مثال محمد البرادعی در باب سیاست ورزی سیروس نصری مذاکره کننده هسته‌ای ایران برای پیش برد منافع کشور می‌گوید: اصولاً سیروس نصری در جلسات و نشست‌های آژانس هر زمان که با موضوعی مخالف بود، وانمود می‌کرد به خواب رفته و بدین طریق مخالفت خود را ابراز می‌داشت.^۱

دیپلمات‌های به نام ایرانی نیز در ثبت فعالیت‌های دیپلماتیک خود، راوی مسایل منحصر به فردی بوده و در کنار افزودن بر دامنه آگاهی‌ها، مخاطب را با مسایلی آشنا می‌کند که در بسیاری از موارد برای وی ناآشنا می‌باشد. خوشبختانه در میان چنین نوشته‌های ارزشمندی، سیر مذاکرات و تحولات حساس کشور را از زبان افرادی می‌شنویم که خود دست‌اندرکار بوده و روایت دست‌اولی از سیر وقایع ارائه می‌دهند، وقایعی که با گذشت دهه‌ها از آن، هنوز مورد توجه می‌باشند.

فریدون زندفرد رئیس اداره نهم سیاسی (اداره خلیج فارس) وزارت امور خارجه و عضو اصلی هیئت مذاکره کننده ایران برای استقلال بحرین و اعاده حاکمیت بر جزایر سه گانه^۲ می‌گوید: بین مذاکرات بحرین و جزایر هیچ ارتباطی وجود نداشت و هیچ بده بستانی صورت نگرفت. با آن دو قضیه به صورت دو موضوع مجزا برخورد گردید. وانگهی بین حل قضیه بحرین و جزایر حدود یکسال و نیم فاصله افتاد. این تصور که با حل مشکل بحرین انگلیسی‌ها بدون مانع و مشکلی جزایر مورد ادعای ایران را مسترد می‌نمودند، فرض باطلی است. به احتمال قوی حل مشکل بحرین میزانی انعطاف در رویه انگلیس به همراه آورد ولی اصالت همان ویژگی هم با توجه به سیاست دفع‌الوقتی که انگلیسی‌ها در مرحله پایانی مذاکرات پیش گرفتند مورد سوء ظن قرار گرفت. مذاکرات سال ۱۹۷۱ در مورد جزایر حساس بود و فشرده، عامل زمان مهم بود. کمی تردید و تأمل به منظور دستیابی به

^۱ - محمد البرادعی، عصر فریب: دیپلماسی اتمی در دوران خیانت، ترجمه فیروزه درشتی، (تهران: موسسه انتشارات روزنامه ایران، چاپ دوم، ۱۳۹۲)، ص ۱۵۹.

^۲ - به گفته زندفرد، فقط شاه، اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، امیر خسرو افشار قاسملو قائم مقام وزارت خارجه و مذاکره کننده اصلی هیئت ایران و وی در جریان مذاکرات استقلال بحرین و اعاده جزایر سه گانه بوده‌اند. فریدون زندفرد، ایران و جهانی پرتلاطم: خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه ۱۳۵۹ - ۱۳۲۶، (تهران: نشر شیرازه، ۱۳۹۸)، ص ۸۹-۹۰.

سهمی بیشتر و یا حتی تلاش در جهت حل پاره ای ابهامات، چه بسا موجب می گردید آنچه به مرارت حاصل شده بود، از کف رود.^۱

در مثالی دیگر شاهد تکرار رویدادی در بستر تاریخ هستیم که در زمانه کنونی نیز (جنگ داخلی سوریه)، رخداد آن موجب تفاسیر و اختلاف نظرهای گوناگونی گردیده بود. احمد میرفندرسکی سفیر در شوروی، قائم مقام وزارت امور خارجه و آخرین وزیر امور خارجه پهلوی در کابینه شاپور بختیار می گوید: طی دو نوبت هواپیماهای شوروی از آسمان ایران برای کمک به اعراب عبور کردند. یکی در زمان وزارت اردشیر زاهدی و کمک به اعراب در جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل و دیگری در زمان وزارت عباسعلی خلعتبری برای کمک به انوار سادات در جنگ ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل یا جنگ یوم کیپور.^۲

گرچه هر کتاب و نویسنده ای از تکیه گاه دانش و تجارب خود به موضوعات می پردازد و نمی توان آن را به تمامه، معیار یک ارزیابی قرار داد ولی به هر روی غور در آراء و افکار گوناگون، زمینه ساز بررسی عمیق و دقیق یک موضوع بوده و به گفته عباس امانت موجب می گردد تا آدمی از سنگلاخ ظن مقرون به واقع به ساحت مفروش و منقش قطع یقین درآید.^۳

وظایف و اختیارات دبیر کل سازمان ملل متحد

با وقوع هر بحران بین المللی، از میان همه نهادها و سازمان های بین المللی، در وهله اول نگاه ها متوجه سازمان ملل متحد می شود. اگرچه این سازمان تحت تأثیر عوامل گوناگونی، نقش و اعتبار خود را بعضاً از دست داده است ولی سازمان ملل متحد، در فردای جنگ جهانی دوم و با تجربه جامعه ملل ایجاد شد تا نقش اصلی در حفظ صلح و امنیت بین المللی ایفا نماید. با وجود همه ناکامی ها و ناکارآمدی های سازمان ملل متحد، وجود دبیران کلی مقتدر و مبتکر در رأس آن موجب گردیده تا این سازمان بتواند در بسیاری از بحران های بین المللی به وظایف خود عمل نماید.

^۱ - زندفرد، پیشین، ص ۹۱.

^۲ - احمد میرفندرسکی در گفتگو با احمد احرار، در همسایگی خرس؛ دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از ۳ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ (تهران: نشر علم، چاپ اول، ۱۳۸۲)، صص ۳۹ و ۴۵. شایان ذکر است که اختلاف نظر بر سر حدود مجوز شاه برای عبور هواپیماهای شوروی از آسمان ایران در ۱۹۷۳، باعث شد تا شاه میرفندرسکی را از قائم مقامی وزارت امور خارجه برکنار نماید چرا که وی متهم شد از حدود مجوز شاه فراتر رفته است.

^۳ - عباس امانت، قبله عالم، ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۳۱۳ - ۱۲۴۷)، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نشر کارنامه، چاپ ششم، ۱۳۹۷)، ص ۲۲.

دبیرکل عالی ترین مقام سازمان ملل متحد است و ریاست دبیرخانه را بر عهده دارد. قطع نظر از وظایف و اختیاراتی که منشور در مواد ۹۷ تا ۱۰۱ برای دبیرکل تعیین کرده است، نقش دبیرکل و دامنه فعالیت وی عملاً متأثر از این عوامل بوده است:

- شخصیت دبیرکل و کارآیی های وی

- اوضاع سیاسی غالب که بر دامنه اختیارات سیاسی وی می افزاید

- تفسیر وسیع اختیارات دبیرکل از منشور

مجموع این عوامل باعث شده است تا عملکرد دبیران کل مختلف سازمان ملل متحد یکسان نباشد. به عنوان مثال شخصیت فعال و پر تلاش پرز دکوئیار در شرایط بین المللی نوین (فروشی شوروی و پایان نظام دوقطبی) از وی دبیرکل نسبتاً موفقی ساخته بود.^۱

به طور کلی وظایف دبیرکل را می توان به دو دسته اداری و اجرایی تقسیم کرد. وظایف اجرایی دبیرکل دارای ماهیت سیاسی است و به اعتبار این وظایف، دبیرکل می تواند نقش بسیار مهمی در سیاست بین الملل ایفا نماید. بر این اساس وظایف اجرایی دبیرکل را می توان بدین قرار بر شمرد:

- جلب توجه شورای امنیت به مسایل حفظ صلح و امنیت بین المللی

- ابتکار عمل در مورد پر کردن خلاء موجود در زمینه حفظ صلح و امنیت بین المللی

- مساعی جمیله و میانجیگری بین دولت ها

- انجام اقداماتی به نیابت ازسوی ارکان سازمان ملل

- نمایندگی از جانب سازمان ملل برای انعقاد موافقت نامه ها

- تعقیب دعاوی حقوقی سازمان در مراجع قضایی^۲

طبق ماده ۹۹ منشور، دبیرکل می تواند نظر شورای امنیت را به هر موضوعی که به عقیده او ممکن است حفظ صلح و امنیت بین المللی را تهدید کند، جلب نماید.^۳ این ماده از آن جهت اهمیت دارد که تفسیر آن بر نحوه

^۱ - رضا موسی زاده، سازمان های بین المللی، (تهران: نشر میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۴)، صص ۱۶۹ - ۱۶۶.

^۲ - موسی زاده، پیشین، صص ۱۷۰ - ۱۶۹.

^۳ - موسی زاده، حقوق سازمان های بین المللی: حقوق شورای امنیت، صص ۷۵.

فعالیت دبیرخانه تأثیرگذار خواهد بود. از این رو بحث و گفتگوی بسیاری در میان حقوقدانان و متخصصان امور سازمان ملل متحد در این مورد در جریان است. تفسیر موسع این ماده نقش دبیرکل و دیپلماسی پیشگیرانه را برجسته می کند؛ در حالی که تفسیر مضیق آن صرفاً جلب توجه شورای امنیت به مسائل تهدید کننده صلح و امنیت بین المللی را مد نظر قرار داده و نقش چندان برجسته ای را برای دبیرکل در نظر نمی گیرد.^۱

در کنار این مواد باید به وضعیت کلی نیروهای شکل دهنده به فعالیت های دبیرکل نیز توجه داشت. در واقع، دبیرکل باید در یک چارچوب که در آن نیروهای متعدد سیاسی عمل می کنند، مدیریت خود را بر دبیرخانه اعمال کند و این به نوبه خود به تعادل قوا، وضعیت نیروهای سیاسی حاضر در صحنه به ویژه قدرت های بزرگ و جایگاه آنها در سازمان ملل متحد را می طلبد. دبیرکل از یک سو مجری و نگهبان منشور و تعریف کننده اهداف سازمان ملل متحد است و از سوی دیگر دارای نقش برجسته ای به عنوان یک شخصیت بین المللی دارای ظرفیت اخلاقی، تأثیرگذاری بر افکار عمومی و دستور کار بین المللی و تا حدی هنجارسازی است. لذا نوع فضای بین الملل و تشخیص این فضا توسط دبیرکل در عملکرد وی تأثیر بسیار دارد.^۲

دبیران کل سازمان ملل متحد از نگاه دیپلمات ها و حقوقدانان بین المللی ایران

در میان دبیران کل سازمان ملل متحد، شاید بتوان برای سه دبیر کل اعتبار و وزن بیشتری قائل شد؛ کوفی عنان، خاویر پرز دکوئیار و کورت والدهایم. اهمیت آنان به دلیل ویژگی های شخصیتی، نقش، جایگاه و ابتکارات آنان و همچنین فضای مساعد بین المللی است که در زمان تصدی مسئولیت برای استقلال و نقش آفرینی سازمان ملل متحد تلاش کرده اند. در مورد موفقیت دبیران کل سازمان، دیدگاه ها و معیارهای گوناگونی وجود دارد که هر یک از بعدی به عملکرد آنان می پردازد.

دکتر جمشید ممتاز معتقد است: بنظر می رسد اگر ملاک موفقیت را حل بحران هایی که صلح و امنیت بین المللی را تهدید می کنند، در نظر بگیریم، می توان گفت که هیچ کدام نتوانستند در انجام مأموریت خود موفق باشند. البته این واقعیت را باید در نظر داشت که در این خصوص فقدان اراده اعضای اصلی شورای امنیت و نه ناتوانی دبیران کل ملل متحد مانع بوده است. لاقلاً در مورد غالی می توان گفت که در دستورکارهای خود که یکی از آنها (فکر می کنم در مورد دموکراسی) که به ابتکار شخصی خود تهیه شده بود و نارضایتی آمریکا را

^۱ - محمدجواد ظریف و محمدکاظم سجادپور، دیپلماسی چندجانبه: پویایی مفهومی و کارکردی سازمان های منطقه ای و بین المللی، (تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۹۵)، ص ۴۵۴.

^۲ - پیشین، صص ۴۵۵-۴۵۴.

بدنبال داشت، می توان گفت که به این نتیجه رسیده بود، صلح بدون توسعه اقتصادی و دموکراسی میسر نیست. ایشان بدلیل تأکید بر استقلال دبیر کل نسبت به دولت های بزرگ (بر این جمله ایشان باید تأکید داشت که می گفت: من نه تنها Secretary هستم بلکه General هم می باشم)، با محدودیت هایی مواجه شد. غالی از توانایی های لازم برای انجام ماموریت محوله برخوردار بود.^۱

در تقسیم بندی دیگری، دکتر محمدجواد ظریف وزیر امور خارجه پیشین و سفیر اسبق در نیویورک، دبیران کل ملل متحد را از لحاظ میزان موفقیت، بدین ترتیب رتبه بندی می نماید: کوفی عنان، خاویر پرز دکوئیار، کورت والدهایم، بان کی مون، آنتونیو گوترش و پطرس پطرس غالی.^۲

همچنین مهدی دانش یزدی معاون پیشین نمایندگی نیویورک معتقد است: بدون تردید کوفی عنان دارای امتیازاتی بود که تاکنون هیچکدام از دبیران کل نداشتند و ندارند. وی تنها دبیرکلی بود که از بدنه کارشناسی سازمان ملل بتدریج رشد کرد و به مقام دبیرکلی سازمان رسید. البته تمام دبیران کل سازمان ملل متحد باید منافع اعضای دائمی شورای امنیت را همواره مد نظر داشته باشند تا بتوانند به این پست مهم دست یابند. ولی احترام و اعتباری که کوفی عنان داشت هیچکدام از اسلاف و اخلاف وی ندارند. در اواخر کار و دوره وی، عنان صراحتاً گفت که حمله آمریکا به عراق غیرقانونی است که باعث تعجب شد و نیز مورد انتقاد شدید دولت آمریکا (بوش پسر) قرار گرفت.^۳

در تجزیه و تحلیل موقعیت دبیران کل باید به عوامل متعددی همچون توجه به عناصر ترکیبی منشور، ساختار سیاسی سازمان ملل متحد و شخصیت دبیران کل توجه داشت. شخصیت دبیرکل از جمله عوامل مهم و تأثیرگذار بر نحوه کار او می باشد که در این زمینه باید به قدرت و توانایی دبیرکل بر امور کاری، هوش، ذکاوت سیاسی و شیوه مدیریت او اشاره کرد. در کنار جنبه های حقوقی حاکم بر فعالیت دبیرکل باید به جنبه های شخصیتی و فضای سیاسی فعالیت وی نیز توجه شود. سیر تحول ملل متحد حکایت از آن دارد که دبیران کل، نقش ها و ظرفیت های مختلفی را در موقعیت های گوناگون داشته اند.^۴ در دوران جنگ سرد، حل و فصل منازعات اصلی، خارج از ملل متحد و میان دو ابرقدرت صورت می پذیرفت. در این چارچوب دبیران کل در سایر

۱ - مکتابه با جمشید ممتاز، ۱۲ مهرماه ۱۴۰۰. به منظور مطالعه بیشتر رجوع شود به جمشید ممتاز، "میراث ثلاثه پطرس غالی: صلح، توسعه و دموکراسی"، مجموعه مقالات همایش نقش شورای اقتصادی و اجتماعی در تحقق اهداف منشور ملل متحد، (بهمن ۱۳۹۵).

۲ - مکتابه با محمدجواد ظریف، ۹ مهرماه ۱۴۰۰.

۳ - مکتابه با مهدی دانش یزدی، ۹ مهرماه ۱۴۰۰.

۴ - ظریف و سجادیپور، پیشین، ص ۴۵۵

منازعات به ویژه در زمینه میانجیگری و حل و فصل اختلافات به رغم وجود فضای محدود برای اقدام نقش داشتند که این امر ناشی از مشخص بودن چارچوب نظام بین المللی بود. پس از جنگ سرد و متعاقب دگرگون شدن فضای بین المللی، سازمان ملل متحد نقش بیشتری در منازعات منطقه ای و بحران های گوناگون ایفا کرده است و نقش فردی دبیران کل به همراه حضور میانجیگرایانه و صلح سازانه آنها شکل دیگری به خود گرفته است.^۱

از ملاک های گوناگون در ارزیابی میزان موفقیت دبیران کل سازمان ملل متحد که بگذریم، در بخش اول این نوشتار به معرفی فصولی از کتاب کورت والدهایم پرداخته می شود که در ارتباط با ایران می باشد.^۲

کورت والدهایم و کاخ شیشه ای سیاست

کورت یوزف والدهایم^۳ (۲۱ دسامبر ۱۹۱۸ - ۱۴ ژوئن ۲۰۰۷)، فارغ التحصیل رشته حقوق از آکادمی دیپلماتیک وین، دیپلمات و سیاستمدار اتریشی بود که پس از طی مراتب کاری در وزارت امور خارجه اتریش، به عنوان وزیر امور خارجه و نماینده دائم این کشور در سازمان ملل متحد، چهارمین دبیرکل سازمان ملل متحد (از ژانویه ۱۹۷۲ تا اول ژانویه ۱۹۸۲) و رئیس جمهور اتریش انتخاب گردید.

والدهایم در دوران فعالیت خود در مقام دبیرکل سازمان ملل متحد به گونه ای عمل کرد که اقداماتش مخالف نظر اعضاء به خصوص ابرقدرت ها نباشد و لذا دوران کم اثری از دبیرکلی را پشت سر گذاشت. به ویژه آنکه دوران دبیرکلی وی همزمان با اوج جنگ سرد و رقابت دو قطب جهانی بود.^۴

^۱ - پیشین.

^۲ - از دیگر بحران ها و رویدادهای بین المللی ایران، اشغال آذربایجان توسط ارتش شوروی، شکایت بریتانیا از ایران به شورای امنیت در جریان ملی شدن نفت در زمان تریگوه لی و استقلال بحرین در زمان او تانت می باشد که به دلیل عدم دسترسی به کتاب های آنان در این نوشتار بررسی نشده اند. برای مطالعه بیشتر در این خصوص مراجعه شود به: فریده شایگان، ایران و شورای امنیت: از تخلیه آذربایجان تا جنگ ایران و عراق (تهران: انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۹۹) و رضا موسی زاده، حقوق سازمان های بین المللی: حقوق شورای امنیت، (تهران: نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۹). شایان ذکر است که در کتاب پطروس پطروس غالی با نام "پنج سال در کاخ شیشه ای سیاست"، کتاب های کوفی عنان با نام "We The People: A UN for the ۲۱st Century" و "Interventions: A Life in War and Peace Resolved: Uniting Nations in a Divided World" مبحث مشخصی در مورد ایران وجود ندارد. در کتاب بان کی مون با نام "Iran: The Importance of Promises" به ایران پرداخته است.

^۳ - Kurt Josef Waldheim

^۴ - ظریف و سجادیپور، پیشین، ص ۴۵۹

والدهایم تجارب خود را از دوران فعالیت به عنوان وزیر امور خارجه اتریش و دبیرکل سازمان ملل متحد در کتابی با عنوان "کاخ شیشه ای سیاست" چاپ کرده است.^۱ این کتاب در سال ۱۳۶۶ توسط عبدالرحمن صدریه به فارسی ترجمه و توسط انتشارات موسسه اطلاعات چاپ گردیده و در سال ۱۳۹۳ به چاپ هفتم رسیده است. با توجه به تحصیل و زندگی مترجم در آلمان، ترجمه کتاب دقیق و روان می باشد.

کتاب والدهایم شامل اطلاعات گسترده ای از بحران های گوناگون بین المللی، نقش قدرت های بزرگ و منطقه ای در هر بحران، نقش سازمان ملل متحد، رویه های اداری سازمان و مشکلات آن، رقابت ابرقدرت ها در دوران جنگ سرد برای کسب پست های سازمانی در دبیرخانه سازمان، پناهندگی دیپلمات های شوروی به ایالات متحده پس از اتمام دوران مأموریت در نیویورک و ... می باشد.

وی در کتاب خود، نگاه آکادمیک و موشکافانه ای به شخصیت ها و رویدادهای بین المللی دارد. والدهایم در مقدمه کتاب می گوید: این کتاب نه خاطرات است و نه گزارشی کامل از فعالیت من در سازمان ملل متحد. خواسته ام وقایعی را شرح دهم که در جریان تاریخ اهمیتی داشته اند. طی چهل سال خدمت سیاسی، ده سال آن در دبیرخانه سازمان ملل متحد، از اقبالی نادر برخوردار بوده ام. توانسته ام ناظر باشم و تا حدی اثر بگذارم بر کوشش های اجتماع ملل در زمینه فائق آمدن بر مبارزه طلبی های دوران ما، جنگ، ترور و مشقات بشری. (ص ۳)

والدهایم در باب بی طرفی اتریش در سال ۱۹۵۵ می گوید: آنان که با موضوع سروکار ندارند، اغلب مشکل درک می کنند که بی طرفی جنبه نظامی دارد و در ارتباط با مسائل عقیدتی نیست. این واقعیت بدان مفهوم است که اتریش در هیچ اتحاد نظامی عضو نخواهد شد و به هیچ قدرتی اجازه استقرار پایگاه در کشور نخواهد داد، لکن اتریش در زمره کشورهای دموکراتیک غربی است. بنابراین آزادی عقاید و آزادی وسایل ارتباط جمعی از جمله امور مسلم در کشور است. (ص ۵۹).

وی در توصیف ویژگی های شخصیت های بین المللی، دقت نظر و توجه خاصی دارد. والدهایم بعد از آخرین حضور خود در کرمیلین و دیدار با لئونید برژنف در سال ۱۹۸۱ می گوید: وضع جسمانی برژنف تأسف انگیز بود، اگرچه در این بار حتی حالش بهتر از دفعات قبل می نمود. در یک کشور دموکرات چنین مردی که چنین دچار بیماری می شد احتمالاً مدت ها قبل از کار کناره می گرفت. اینکه او بر پست خود باقی مانده بود، لابد ناشی از

^۱ - عنوان اصلی کتاب به آلمانی، **Im Glaspalast der Weltpolitik** می باشد که در سال ۱۹۸۵ توسط انتشارات Econ Verlag چاپ شده است.

سیستم شوروی است که در آن، هنوز هم مسئله واگذاری قدرت با نگرانی و عدم اطمینان همراه است. یک سیاستمدار زنده را به علت بیماری و ضعف ناشی از پیری معاف از مسئولیت - و قدرت - کردن هنوز هم از جمله فراگردهای سیاسی مشکل است که کشورهای زیرسلطه احزاب کمونیست با آن درگیرند. در پایان خدمت من اغلب رهبران اتحاد شوروی پیر بودند و از نظر سیاسی مردانی محافظه کار. (ص ۲۶۸)

والدهایم علاوه بر رویدادها و شخصیت های بین المللی، در توصیف شرایط داخلی کشورها نیز، دقت قابل توجهی دارد: اتحادیه کارگری در لهستان به رهبری لخ والسا نه تنها برای دولت ورشو نوعی مبارزه طلبی است بلکه سیاست شوروی را نیز به مبارزه می طلبد. حتی در اوج وقایع هیجان انگیز لهستان هم شوروی سختگیر ماند اما در پذیرفتن تاکتیک هایی که ژنرال یاروزلسکی به کار می برد تا حزب کمونیست را بر مسند قدرت نگه دارد، بسیار انعطاف پذیر بود. (ص ۳۵۵).

چائوشسکو در سیاست خارجی رومانی بیش از همه ادعای رهبری شوروی را نادیده گرفت و آشکارا خارج از محدوده علایق بلوک شرق عمل کرد. حدود آزادی رفتار رومانی در سیاست خارجی به هیچ وجه در سیاست داخلی آن آشکار نمی شود. از این نظر سخت ترین نوع سیستم کمونیستی در بین کشورهای بلوک شرق در این کشور است. (ص ۳۵۵).

در مجارستان یانوش کادار کمالات متفاوت است. چه از نظر شخصیت و چه در زمینه سیاست، دقیقاً از خط شوروی در سیاست خارجی پیروی می کند ولی در عین حال وجودش تضمینی است برای آنکه ملت مجار به حد کافی مواد غذایی در اختیار داشته باشد و از رفاه نسبی برخوردار باشد. او طی سال ها آموخته که چگونه باید با شوروی سرکرد. (ص ۳۵۶).

از نقطه نظر شوروی مهم ترین نقش در بلوک شرق، بر عهده جمهوری دموکراتیک آلمان هست. بنابراین گفتار و رفتار آلمان شرقی تحت رهبری اریش هونکر حتی از طرف سایر همسایگان بلوک شرق با اهمیت تلقی می شود. در برخورد نخستین، هونکر به نظر چنان می رسد که گویا فقط تظاهری است از سرسختی کوشش های مسکو و برلین شرقی برای تثبیت بدون هرگونه محدودیت مرزها پس از جنگ در اروپا و تقسیم آلمان و شناسایی این واقعیت ها از طرف جوامع بین المللی. لکن در گفتگوهای خصوصی و دور از تکلف رهبر حزب سوسیالیست متحد آلمان، به نحو جالب توجه از هرگونه لفاظی حزبی دوری می جوید، هوشیار و متفکر می نماید و غرور ملی آلمانی را به نحو مطلوبی عیان می سازد (ص ۳۵۸)

کتاب والدهایم متشکل از نوزده فصل می باشد؛ فصل (۱) کابوس تهران، فصل (۲) مکتب تنازع بقاء، فصل (۳) خروشچف و قرارداد دول، فصل (۴) روز بزرگ، فصل (۵) جنگ سادات، فصل (۶) طفل یتیم قبرس، فصل (۷) مبارزه طلبی آفریقا، فصل (۸) اکثریت جدید، فصل (۹) حقوق بشر و بی عدالتی، فصل (۱۰) میلیونها بی سامان، فصل (۱۱) کارتر و گروگان ها، فصل (۱۲) هرج و مرج در خلیج فارس، فصل (۱۳) مسأله افغانستان، فصل (۱۴) تراژدی لبنان، فصل (۱۵) شغلی غیرممکن، فصل (۱۶) پنداره ضایع شده، فصل (۱۷) بازگشت به وین، فصل (۱۸) سیاست قدرت طلبی، فصل (۱۹) مسابقه با زمان.

مطالعه تمامی فصول کتاب به علاقمندان پیشنهاد می گردد چرا که با وجود گذشت سال ها از انتشار کتاب، هنوز هم می توان ریشه و سیر بسیاری از بحران های جاری بین المللی و تلاش های صورت گرفته از سوی جامعه جهانی برای مدیریت آن ها را در چنین منابعی به دست آورد. با این وجود برای رعایت اختصار، سه فصل از کتاب والدهایم (کابوس تهران، کارتر و گروگان ها، هرج و مرج در خلیج فارس) که مستقیماً در ارتباط با ایران می باشد جهت بهره برداری علاقمندان تلخیص می گردد. شایان ذکر است که ارتباط والدهایم با ایران بیشتر به بحران اشغال سفارت ایالات متحده در تهران بر می گردد و وقوع جنگ ایران و عراق مصادف است با پایان دوران مسئولیت وی در سازمان ملل متحد.

کورت والدهایم و اشغال سفارت ایالات متحده در تهران

فصل اول) کابوس تهران^۱

مأموریتی که در شب سال نو ۱۹۷۹ برای انجام آن از نیویورک حرکت کردیم، از همان آغاز موفقیت بسیار کمی را نوید می داد. کمی کمتر از دو ماه قبل در ۴ ژانویه ۱۹۷۹، دانشجویان انقلابی در تهران، سفارت آمریکا را اشغال کرده بودند و مأمورین سیاسی و سایر کارکنان آن را زندانی خود ساخته بودند. از زمان قیام بوکسورها (مشت زنان چین در اوایل این قرن)، نظیر چنین تجاوز آشکاری به حقوق بین الملل به هیچ وجه روی نداده، اما آیا هنوز در ایران معیارهای حقوق ملل و معاهدات بین المللی پذیرفته شده بود؟ کشور دچار انقلاب اسلامی بود.

^۱ - کورت والدهایم سفر خود به ایران جهت میانجیگری برای پایان دادن به بحران اشغال سفارت ایالات متحده در تهران را بر خلاف چارچوب زمانی رویدادهای کتاب، به عنوان فصل اول کتاب آورده و می گوید؛ سفر به تهران پرحادثه ترین و موثرترین تجربه دوران دبیرکلی من بوده و بدین لحاظ، کابوس تهران را فصل اول کتاب قرار داده ام.

تمامی کوشش های آمریکا، شورای امنیت سازمان ملل متحد و دادگاه بین المللی برای آزاد کردن مأمورین سفارت آمریکا بی نتیجه مانده بود، نه تنها اطلاعات سیاسی رسیده از تهران گیج کننده بود بلکه گمان ها درباره اینکه در موضوع گروگان ها چه کسی قدرت تصمیم گیری دارد، ضد و نقیض بود. اختلافات تشدید شونده بین تهران و واشنگتن و تشدید نگرانی ها درباره سلامت گروگان ها عاقبت موجب شد که دست به اقدامی بزنم و راهی تهران شوم.

روحیه ما در آن شب زمستانی به همان تاریکی یک شب زمستانی بود چرا که تمامی تماس ها و گفتگوها قبل از این سفر، مشهود می ساخت که ما با وظیفه ای بسیار سخت درگیر هستیم و در این برداشت نیز تنها نبودیم. طی توقف در پاریس، والرئ ژیسکاردستن رئیس جمهور فرانسه تلفنی توفیق ما را در انجام مأموریتمان خواستار شد و ژان فرانسوا پونسه وزیر امور خارجه فرانسه شخصاً به هتل آمد تا علاقه خود را با این رفتارش به نمایش گذارد و ما را تشجیع کند. او قول داد که دولت فرانسه با تمام نیروی در اختیارش برای تسهیل وظیفه ما به یاری خواهد آمد.

از آغاز انقلاب در ایران، دنیا مترصد بود تا دریابد واقعاً در این کشور چه کسی قدرت را در دست دارد. اوضاع آشفته کشور از زمان سقوط شاه حتی در مقر سازمان ملل متحد در نیویورک هم همان بود چون نمایندگان رسمی ایران مرتب در حال تغییر بودند و با همان سرعت دستورهای رسیده از تهران هم تغییر می کرد. می دانستم از وظایف من در این سفر، شناسایی مراکز واقعی قدرت در ایران هست تا بتوانیم با آن ها در مورد گروگان ها توافق کنیم چرا که بین آیت الله خمینی و دنیای خارج ظاهراً نه فقط یک دولت و یک شورای انقلاب حائل نبود بلکه بسیاری عوامل موثر دیگر نیز که برای ما ناشناس بود، وجود داشت. واقعیتی که ما در نهایت در تهران با آن روبه رو شدیم به مراتب نامطلوب تر از آن بود که انتظارش را داشتیم.

با توجه به کنوانسیون ۱۹۶۱ وین در مورد حقوق دیپلماتیک و عهدنامه مودت ۱۹۵۵ ایران و آمریکا برای حل اختلافات، لذا شورای امنیت سریعاً تشکیل جلسه داد و از ایران خواست گروگان ها را آزاد کند. چهار روز بعد پاسخ ابوالحسن بنی صدر وزیر امور خارجه ایران واصل شد که خواهان تشکیل جلسه شورای امنیت شده بود تا نماینده ایران استدلال خود را بیان دارد.

نخستین پیشنهادات بنی صدر (تحقیق در مورد جنایات حقوق بشری شاه، برگرداندن دارایی های وی و خانواده اش به ایران) به رغم نگرانی واشنگتن درباره گروگان ها، طبیعتاً در آمریکا به هیچ وجه پذیرفته نشد ولی به هر حال عکس العمل تهران نخستین گام در راه طولانی پر فراز و نشیب مذاکرات تلقی شد.

یک روز پس از وصول پیام بنی صدر، سایروس ونس وزیر امور خارجه آمریکا و هارولد ساندرز معاون وی در امور خاورمیانه به صورت محرمانه به نیویورک آمدند تا با من مذاکره کنند. برای آنکه سفر آن ها کاملاً محرمانه باقی بماند آن ها با یک تاکسی از فرودگاه به خانه من آمدند. در مذاکرات ما (ده روز بعد از گروگان گیری)، اصول کلی را شامل آزادی گروگان ها و تشکیل یک کمیسیون تحقیق در مورد ادعاهای ایران در خصوص وضعیت حقوق بشر در زمان شاه، جمع بندی کردیم. در راه حل ما، ایران می توانست با رعایت مفاد کنوانسیون ۱۹۶۱ وین در مورد مصونیت های دیپلماتیک، درباره سپرده های شاه به دادگاه های آمریکا مراجعه کند.

قبل از اینکه با این پیشنهادات راهی تهران شوم، با احمد سلامتیان فرستاده بنی صدر در نیویورک، پیشنهادات را مطرح کردم. او قول داد که بررسی می کند اما در تشریح وضع سیاسی کشورش بسیار بی پرده سخن گفت: دولت متبوع او اگرچه مایل به حل مسئله گروگان ها است ولی قربانی اوضاع بوده و در موقعیتی است که نیروهای تندروی انقلابی، دولت را به این سو و آن سو می کشند. سلامتیان در تحلیل خود گامی فراتر نهاد و گفت: درخواست بنی صدر برای تشکیل جلسه شورای امنیت فقط به این خاطر نیست که ایران امکان یابد دلایل خود را ارائه دهد بلکه کوششی است برای آنکه در وضع موجود در کشور نیز، آرامشی را موجب شود.

این اذعان واضح به مشکلات موجود، درگیری دیگری را نیز روشن ساخت؛ درگیری بین مراکز متعدد قدرت در ایران. یک دولت وجود داشت، یک شورای انقلاب و گروه های تندرو متعدد و روحانیون مقتدر در اطراف آیت الله خمینی. حتی در نیویورک به این نتیجه رسیدم که تصمیم آمریکا مبنی بر اینکه با تشکیل اجلاس شورای امنیت تحت هیچ شرایطی قبل از آزادی گروگان ها موافقت نمی کند، به هیچ وجه موجب تسهیل کار نمی شود چرا که ایرانی ها این امکان را به دست می آورند تا ادعا کنند شورای امنیت تنها ابزاری است در اختیار آمریکا.

شرط آیت الله خمینی مبنی بر استرداد شاه به عنوان پیش شرط آزادی گروگان ها و همچنین جاسوس خواندن دیپلمات های آمریکایی، کار را دشوار می کرد. احمد سلامتیان ضمن دنبال کردن خواسته آیت الله خمینی برای استرداد شاه، برای من توضیح داد؛ می گویند چرا یک پیرمرد در حال مرگ را تعقیب می کنیم؟ او ۳۰ میلیارد دلار از کشور خارج کرده است. سال گذشته ۵۵۰۰۰ نفر را کشته است و... سلامتیان ضمن تحلیل دلبخواه از

حقوق بین الملل گفت؛ ایران می داند که امنیت دیپلمات ها باید تضمین گردد ولی کشور میزبان محق است که از حضور دیپلمات ها در امان بماند. با کمال تعجب سخنان سلامتیان را شنیدم که مدعی بود اصلاً مأموران سیاسی آمریکایی زندانی نشده اند و گروگان نیستند. او می گفت آنان را فقط از انجام کار بازداشته اند. در پاسخ به او گفتم که به نظر من به هیچ وجه عادی نیست که چشمان دیپلمات ها را ببندند و آنان را با دستبند در ساختمان سفارت زندانی کنند.

درباره این مسایل قبل از پرواز به تهران چندین مذاکره تلفنی با وزیر امور خارجه (بنی صدر) داشتم. اما در نهایت به این نتیجه رسیدم که این نوع تماس ها حاصلی به بار ندارد. علاوه بر اختلاف زمانی نیویورک و تهران، معمولاً نخستین فردی که تلفن را بر می داشت فقط فارسی حرف می زد و پس از کوشش های زیاد می توانستیم فردی را بیابیم که انگلیسی یا فرانسه صحبت کند و پس از معطلی های بی پایان عاقبت به وزیر امور خارجه دسترسی پیدا می کردیم. بنی صدر نیز در مورد مسأله ای واحد، هر روز پاسخی متفاوت می داد و به این نتیجه رسیدیم وزیر امور خارجه ظاهراً در موضعی نیست که بتواند شخصاً تصمیم گیری کند. از دور دست چنین می نمود بین صاحبان قدرت و بنی صدر هیچ تفاهمی وجود ندارد.

اصل ۹۹ منشور از دبیرکل می خواهد تا مواردی را که صلح و امنیت بین المللی را به خطر می اندازد در شورای امنیت مطرح کند. از این رو از شورا تقاضای تشکیل جلسه کردم و در ۴ دسامبر جلسه شورا تشکیل و ضمن درخواست مجدد از ایران برای آزادی گروگان ها، از من خواسته شد تمامی اقدامات لازم برای عملی شدن قطعنامه صادره را معمول دارم.

در این بین اوضاع در تهران پیچیده تر می شد و بنی صدر در پایان نوامبر استعفا داد. اکنون دور جدیدی از مذاکرات تلفنی خسته کننده با قطب زاده جانشین بنی صدر آغاز شد ولی من به این نتیجه نرسیدم که این مرد تازه نیز برای دلایل عقلایی و عقلانی تفاهم بیشتری داشته باشد. اولین مذاکره تلفنی با قطب زاده در ۲۹ نوامبر ۱۹۷۹ تا حدودی مطلوب بود، او گفت به دلیل تشنجات داخلی ایران و سخنان ضدایرانی آمریکائی ها، در اجلاس ۴ دسامبر شورای امنیت شرکت نخواهد کرد. هر چند این اطلاع از نظر مفهوم کاملاً منفی بود، اما لحن بیان قطب زاده نوید دهنده بود. نخستین کسی که مرا برای سفر به ایران تشویق کرد، دونالد مک هنری سفر آمریکا در سازمان ملل متحد بود. او معتقد بود که چنین بازدیدی گامی است مثبت که در موقعیت فعلی می توان برداشت چرا که اطلاعات رسیده از تهران گیج کننده بود.

در همین ایام که میلاد مسیح نزدیک می شد نامه ای به آیت الله خمینی نوشتم و تقاضا کردم موجبات آزادی گروگان ها در این ایام صلح و شفقت را فراهم کند و گفتم که چنین رفتاری موجب رضایت عمیق در سرتاسر جهان خواهد شد. در پایان نامه پیشنهاد دادم شخصاً به تهران بروم و با وی مذاکره کنم. یک روز بعد قطب زاده با صدایی عصبی و خشم آلود تلفن زد و گفت که آزادی گروگان ها به کلی غیرممکن است. آقاشاهی وزیر امور خارجه پاکستان که به تازگی از تهران برگشته بود و کشورش بهترین روابط را با ایران انقلابی داشت مرا برای انجام سفر تشجیع کرد و اعتقاد داشت که اگر در تهران باشم آیت الله خمینی مرا خواهد پذیرفت، اما قطب زاده از تأیید این موضوع خودداری کرد.

بعد از قطعی شدن سفر من به تهران، شورای امنیت در آخرین روز دسامبر تشکیل جلسه داد ولی تصمیم گیری را به نتیجه سفر من به تهران موکول کرد. همه در انتظار نتایج این سفر بودند. گزارش ها از تهران حکایت از این داشت که وضع در تهران به شدت هیستریک است علاوه بر آن طنین تهدید کننده درباره قلدری رام نشدنی تهران که بی حفاظ با آن برخورد می کردم، نیز مفهوم بود. سرانجام در اولین روز سال نو ۱۹۸۰ هواپیمای ما در فوردگاه مهرآباد بر زمین نشست. برای استقبال از ما، قطب زاده وزیر امور خارجه آمده بود. حالت او حکایت از سرخوردگی داشت، به نظر نامطمئن و نگران می رسید. از حالت چهره اش می شد فهمید که از حضور من در تهران ناراحت است. بی تردید او خوش لباس ترین شخصی بود که در مدت اقامت در تهران دیدم. با وجود این او هم یقه اش باز بود، بدون کراوات. به نظر چنین می رسید که در ایران جدید، یقه باز بدون کراوات مد است و نمایشی است از وابستگی افراد به انقلاب.

آنچه را که قطب زاده به اطلاع رساند، مرا تکان داد. اوضاع در تهران چنان نامطمئن بود که او نتوانسته بود برایم برنامه ای مشخص آماده کند. او گفت؛ طبیعتاً ما از شما دعوت کرده ایم که بیائید اما باید در برابر افکار عمومی تظاهر کنیم که شما برای مذاکره در مورد آزادی گروگان ها نیامده اید. باید از شما تقاضا کنم که در اینجا مدام تأکید کنید که بازدید شما بیشتر جنبه پژوهشی دارد و نه مذاکره در مورد آزادی گروگان ها.

این گفتگوها برایم مشخص کرد که این مرد در وضع متزلزلی است و با مشکل مواجه است و اگرچه به نام دولت انقلابی مرا برای این سفر دعوت کرده است ولی خودش هم نمی داند که چه روی خواهد داد. روحانیون و اعضای شورای انقلاب او را دوستدار غرب می دانند و به این دلیل به او اعتماد نمی کردند اما این سوال بی جواب می ماند که چرا او را وزیر امور خارجه دولت انقلابی کرده اند.

در خیابان های تهران همه جا توده های جمعیت دیده می شد و گهگاهی صدای شلیک گلوله شنیده می شد. وقتی به هتل هیلتون رسیدیم از شمار زیاد نگهبانان مسلح در اطراف هتل و در تالار آن شگفت زده شدم. خیلی زود فهمیدم که چرا حضور من در تهران موجب پاره ای از تصمیمات ماجراجویانه شده است. مطبوعات، تلویزیون و رادیو گزارش هایی از توطئه کشتن من منتشر کردند، به ایرانی ها گفته شده بود که من به تهران آمده ام بدون آنکه کسی از من دعوت کرده باشد. دانشجویان تندرو در سفارت فوراً اعلام کردند که به من اجازه نخواهند داد تا با گروگان ها ملاقات کنم. ظاهراً کوششی نیز در جریان بود تا سازمان ملل متحد را به عنوان خادم خانواده سلطنتی ایران معرفی کند.

در شب اول بازدیدم، تلویزیون ایران گزارش ورودم را پخش کرد اما تصاویر را بر صفحه ای به دو بخش تقسیم شده نشان داد. در نیمی از صفحه ورود من به فرودگاه پخش شد و در نیمی دیگر، تصاویری از قربانیان سازمان اطلاعاتی شاه. گوینده ای نیز می گفت که این برنامه ویژه هدیه سال نو است برای دادگاه بین المللی و شورای امنیت سازمان ملل متحد. وی مرا عامل شیطان بزرگ می خواند که می خواهد علایق اربابش یعنی آمریکا را حفظ کند.

اولین دور مذاکراتم با قطب زاده به هیچ نیجه ای نرسید. مدام از نو شکایت هایی را علیه شاه و آمریکا تکرار می کرد. در جریان مذاکراتمان حتی یکبار گفت: حتی یک قطعنامه هم در سازمان ملل متحد درباره این مسایل تصویب نشده است و حالا که ناگهان موضوع به ۵۲ نفر آمریکایی مربوط می شود، سازمان ملل متحد به ایران توجه پیدا کرده است. قطب زاده اینک وظیفه سخنگویی تندروها را بر عهده گرفته بود و گفت: ایران خواستار استرداد شاه و بازگرداندن اموال او در مقابل آزادی گروگان ها است.

من برنامه ای را که با آمریکایی ها آماده کرده بودم به اطلاع وی رساندم؛ تشکیل کمیسیون تحقیق، که قبل از تشکیل آن یا همراه با تشکیل آن، گروگان ها آزاد شوند، عدم ممانعت آمریکا برای پس گرفتن اموال شاه از طریق دادگاه، اما آمریکا به هیچ وجه شاه را مسترد نمی کند.

قطب زاده ابتدا این پیشنهاد را رد کرد و گفت: آمریکایی ها نمی توانند همیشه رفتاری مثل یک بچه لوس داشته باشند. دولت متبوع او آماده مقاومت است و مجمع عمومی سازمان ملل ابتدا باید قطعنامه استرداد شاه و بازگرداندن اموال وی را تصویب کند.

در دومین دور مذاکرات با قطب زاده، او به من گفت که شورای انقلاب این پیشنهاد را نپذیرفته است که گروگان‌ها قبل از تشکیل کمیسیون تحقیق آزاد شوند. وی علاقه خود را برای تشکیل کمیسیون تحقیق بین‌المللی یا دادگاه بر اساس تصمیم مجمع عمومی سازمان ملل متحد اظهار داشت و گفت که پس از اعلام نتیجه تحقیقات می‌توان در مورد آزادی گروگان‌ها مذاکره کرد.

جو سیاسی تهران نامطلوب بود ولی به نظر می‌رسید مذاکرات من با قطب زاده در فضای قابل‌تحملی در جریان است. ایرانی‌ها برای خوشامدگروه‌های تندرو، دو بازدید در برنامه سفر من لحاظ کرده بودند. گذاشتن تاج گل در محل دفن کشته‌شدگان انقلاب در بهشت زهرا و بازدید از باشگاه سابق افسران که قرار بود در آنجا قربانیان سازمان اطلاعاتی شاه را به من نشان دهند.

طی روز قطب زاده هیجان زده به من تلفن زد و گفت که بر اساس اطلاعات محرمانه، جاسوسان خارجی قصد کشتن من را دارند و بایستی از این بازدیدها صرف‌نظر کنم. اما من مصمم بودم که نشان دادن همدردی با قربانیان ساواک، موجب تسکین افکار عمومی شده و گذشته از این مصمم بودم از انزوایی که ایرانی‌ها دچار کرده بودند رها شوم. صبح روز بعد قطب زاده تماس گرفت و سراسیمه گفت؛ خواهش می‌کنم به بهشت زهرا نروید، پلیس مخفی اطلاع یافته که می‌خواهند شما را به قتل برسانند. من بر تصمیمم پابرجا ماندم و گفتم احتمال دارد بازدیدم از بهشت زهرا موجب شود که مذاکرات ما بهتر پیش رود، مضافاً به تهران نیامده‌ام که در هتل بمانم.

عاقبت قطب زاده پذیرفت ولی تأکید کرد که قادر نیست امنیت مرا تضمین کند و پیشنهاد داد شما را با هلیکوپتر می‌بریم. من نیز پیشنهاد دادم قبل از زمان تعیین شده به بهشت زهرا برویم، پیش از آنکه جمعیت فرصت جمع شدن در آنجا داشته باشد. قطب زاده گفت که این کار لازم نیست زیرا قبلاً لغو بازدید شما از آنجا را اعلام کرده‌ایم و اوضاع آرام خواهد بود.

نخست همه چیز طبق برنامه پیش رفت اما وقتی هلیکوپتر به گورستان نزدیک شد، دیدیم که چندین هزار نفر منتظر ورود من هستند. پس بازدید من به اطلاع مردم رسیده بود؛ اطلاعیه بازدید دیر پخش شده بود یا استفاده از هلیکوپتر سبب جلب توجه مردم شده بود. برای آنکه تصمیمی بگیریم خیلی دیر بود. بعد از فرود و به محض اینکه سوار اتومبیل شدیم و حرکت کردیم، جمعیت تهدیدکنان به سوی ما حمله ور شد و اتومبیل را احاطه کردند. خواستم پیاده شوم و جمعیت را آرام کنم ولی مأمور امنیتی مرا روی صندلی نشانند. ابتدا به نظر

می رسید که هیچ امید نجاتی باقی نمانده اما راننده ایرانی موفق شد اتومبیل را برگرداند و با گذشتن از بین گورها، ما را به محل هلیکوپتر برساند. جمعیت خشمگین ما را دنبال می کرد و درصدد بود مانع بلند شدن هلیکوپتر شود اما موفق نشد و از زمین برخاستیم.

برای آنکه به ایرانی ها به وضوح حالی کنم که خیال ندارم از ادامه مذاکرات به دلیل تظاهرات خیابانی صرف نظر کنم، به خلبان گفتم که بر اساس برنامه قبلی به سمت وزارت امور خارجه پرواز کند. بعد از فرود، با قطب زاده ملاقات کردم. در واقع با سکوت خود انتظار نوعی پوزش از طرف او را داشتم، چرا که نتوانسته بودند شرایط ایمنی در گورستان تأمین کنند اما تنها مطلبی که قطب زاده درباره این رویداد گفت این بود که خوب، حالا یک برخورد واقعاً جالب هم داشتید و خندید.

قطب زاده گفت که شورای انقلاب، پیشنهادات من را نمی پذیرد تا زمانی که کمیسیون بین المللی تحقیق در مورد جنایات شاه و شکایت ایران از آمریکا تشکیل شود. او می کوشید به من بفهماند که اوضاع برای خود او و برای شورای انقلاب تا چه حد حساس است. کاملاً مشهود بود که حدود اختیارات او تا چه حد محدود بود. در جریان مذاکرات به هر حال موفق شدم او را از خواسته اولیه اش منصرف سازم، بنابراین کمیسیون تحقیق می بایست منحصراً درباره جنایات شاه، چپاول اموال دولت و دخالت آمریکا در ایران تحقیق کند.

در مذاکرات با قطب زاده کم کم برایم روشن شد که نمی توانم از او انتظار اتخاذ تصمیم داشته باشم. از اشاراتی که کرد چنان می نمود که یادآور می شود موقعیت خودش نیز شدیداً مورد سوال است. به نظر می رسید که تندروها فرصت هم نمی دادند که قطب زاده به آیت الله خمینی نزدیک شود و با او شخصاً در مورد گروگان ها مذاکره کند. طی اقامتم در تهران کم کم مشخص شد که وی مانند وزیر امور خارجه قبلی (بنی صدر) فاقد قدرت است.

قطب زاده خودش یکبار به من گفت - اگرچه نه بدین صراحت - گرفتاری او این است که باید راه حلی بیابد که او را هدف ضربات انقلابون تندرو نسازد. بنابراین حتی نمی تواند در مورد آزادی گروگان ها یک کلمه هم بگوید. از طرف دیگر باید رفتاری را پیشه کند که موجب هموار شدن راه رقبای فراوانش هم نشود.

از جمله آگاهی هایی که در تهران یافتیم این بود که تنها عامل اتحاد انقلابیون، ضدیت با شاه بوده و به محض اینکه قدرت را در اختیار گرفتند، به رقابت با هم پرداختند و یکدیگر را خائن می دانستند. در این ارکستر انقلابی، چوب رهبری در اختیار رقبای قطب زاده بود، رقبایی که مترصد بودند او را از صحنه برانند. بازدید من از

تهران فرصت ذیقیمتی به رقبای وی داده بود. اینک برایم روشن شده بود که چرا وی نتوانست برنامه ای برای بازدید من آماده سازد و چرا می خواست از حضورم در گورستان جلوگیری کند زیرا او قادر نبود از تظاهراتی که تندروها به دقت برنامه ریزی کرده بودند جلوگیری نماید.

اشتباه من از توانایی قطب زاده به عنوان وزیر امور خارجه، ناشی از اشتباه در برآوردم از توزیع قدرت در تهران بود چرا که وی حتی موفق نشد ملاقات من با آیت الله خمینی را فراهم کند چه رسد به دیدار با گروگان ها. اما از آنجایی که قطب زاده بر وزارت امور خارجه حاکم بود توانست ملاقات من با سه دیپلمات آمریکایی را که در ساختمان وزارت امور خارجه نگهداری می شدند عملی سازد. این سه نفر عبارت بودند از، بروس لینگن کاردار سفارت، ویکتور تامست رایزن سیاسی سفارت و مایکل هاوولد مأمور امنیتی. لینگن در ملاقات گفت که نگران است به همراه سایر گروگان ها به مدت طولانی در ایران زندانی بماند. او گفت که تمامی اعضای سفارت در ابتدای سال ۱۹۷۹ تعویض شده اند. آنان مسلماً جاسوسی نداشته اند و مکرر دستور دریافت کرده اند که با دولت انقلابی روابط دوستانه برقرار کنند.

قطب زاده سرانجام موفق شد که ملاقاتی بین من با اعضای شورای انقلاب ترتیب دهد. برای ملاقات با آن ها ما را با اتومبیل از وسط شهر تهران گذراندند. در تاریکی شب برابر در ورودی پارکی متوقف شدیم. گروهی از پاسداران مسلسل به دست ما را احاطه کردند و از دروازه پارک گذراندند. در حالی که جمعیت فریاد می زد و شعار می دادند، ما تحت حفاظت پاسداران پیش رفتیم. به اعضای هیئت همراهم گفتم که باور می کنید از اینجا سالم بیرون برویم؟ من مهمان رسمی دولت انقلابی ایران بودم و ایران یکی از اعضای سازمان ملل متحد. اما این دولت به نظر می رسید کوششی در محافظت از من و همراهانم در برابر اتباع هیجان زده به عمل نیاورده است.

این اندیشه از ذهن من گذشت که آیا واقعاً جزو وظایف دبیرکل سازمان ملل متحد به عنوان نماینده همبستگی ملل است که چنین مأموریتی های غیرممکنی را انجام دهد؟ تا چه حد باید قبول مخاطره کرد تا یک ماجرای غم انگیز و یک بحران بین المللی از میان برداشته شود؟ هیچ منشوری، هیچ یک از اصول مورد عمل سازمان ملل متحد پاسخی به این سوال نمی دهند.

بعد از طی کردن مسیری در تاریکی که روشنایی آن نور چراغ قوه پاسداران محافظ بود، به ساختمانی رسیدیم که تازه فهمیدم ساختمان سنا است. آنجا را دو سال قبل در شرایطی کاملاً متفاوت دیده بودم. اینک در سالنی بزرگ در برابر شورای انقلاب جمهوری اسلامی ایران قرار گرفته بودم. ما همچون متهمان در برابر دادگاه نشسته

بودیم و جو حاکم نیز متناسب با دادرسی بود. چنان می نمود که انگار باید در برابر صاحبان جدید قدرت در ایران از خودمان دفاع کنیم. ده عضو شورای انقلاب نشسته بودند. بعضی لباس روحانیون و دیگران - اکثریت آنان - لباس غربی پوشیده بودند و طبعاً یقه پیراهن آنان باز بود. بین اعضای شورا، وزیر امور خارجه پیشین (بنی صدر) و با کمال تعجب نخست وزیر موقت پس از برکناری شاه، بازرگان را شناختم.

ریاست جلسه بر عهده آیت الله بهشتی بود. بلند قد، ریشو و خوش چهره که بر ملاقات کننده اش اثر بر جای می گذاشت. در آغاز مذاکرات به آلمانی به من خوشامد گفت و در اشاره کوتاهی که به برخوردهایی که در تهران داشتیم با لحن تا حدی پوزش طلبانه گفت که تظاهرات علیه من نبوده بلکه علیه آمریکا بوده است. پس از گزارش قطب زاده درباره گفتگوهای ما در روز های گذشته، بهشتی هم همان حرف هایی را تکرار کرد که برای همه عادی شده بود و همان استدلال های آشنا را بازگو کرد. برای من شکی باقی نماند که اگر همچنان آزادی گروگان ها را خواستار باشیم فقط وقتمان را تلف کرده ایم. حداکثر تفاهمی که در جریان مذاکرات می شد بدان دست یافت - ظاهراً بهشتی می خواست این را به من تفهیم کند - برقرار کردن ارتباط زمانی بین زمان تشکیل کمیسیون بین المللی تحقیق و آزادی گروگان ها بود.

برایم روشن شد که شورای انقلاب به هیچ وجه تصمیم ندارد با من به طور جدی مذاکره کند بلکه می خواهد خواسته خود را به من تحمیل کند. بهشتی هم گفت سازمان ملل متحد تاکنون در مورد رفتار آمریکایی ها، چپاول ثروت ایرانیان توسط آن ها و جنایات ساواک ابراز تأسف نکرده است و حالا چون چند نفر آمریکایی توقیف شده اند ناگهان افکار عمومی جهان را شورانده اند. او گفت اگر من به ایران آمده ام تا اطلاعاتی در مورد بدرفتاری های شاه، ساواک و آمریکایی ها گرد آورم، بازدید من می تواند مفید باشد. بهشتی اظهار کرد که در چنین صورتی بهتر است که من در آمریکا، در سازمان ملل متحد و در برابر مطبوعات جهان استنباط خود را بیان کنم.

در پایان، او هرگونه تردیدی را در مورد مسئول واقعی گروگان گیری برطرف کرد؛ هر قدر هم دیگران گروگان گیری توسط دانشجویان را به شدت محکوم کنند، در ایران این "وطن پرستان" از حمایت کامل تمامی مردم برخوردارند. بهشتی تأکید کرد که مسأله گروگان گیری را نمی توان مجزا از موضوع شکایت های ایران مورد توجه قرار داد و به هر حال استرداد شاه باید جزئی از توافق نهایی باشد. بحث درباره برنامه چهار بخشی من که روز قبل در اختیار قطب زاده وزیر امور خارجه گذاشته بودم، پذیرفته نشد. بنابراین ما به نقطه آغاز مذاکراتمان بازگشته بودیم چرا که می دانستیم کوچکترین امکانی وجود ندارد که آمریکایی ها تقاضای ایرانی ها را بپذیرند.

مذاکرات فقط توسط بهشتی، قطب زاده و من انجام شد. سایر اعضای شورای انقلاب در بحث شرکت نکردند. عمیقاً ناامید شده بودم اما کوشیدم احساسم را بروز ندهم. خطاب به بهشتی گفتم نظرات شورای انقلاب را به شورای امنیت خواهم رساند اما هیچ ارزیابی شخصی ارائه نخواهم داد. این گفته به نحو مشهودی موجب نارضایتی او شد. ظاهراً انتظار داشت پیشنهاد ایرانی‌ها را به عنوان پیشنهاد خودم به شورای امنیت ارائه دهم یا لاقلاً آن را با تفسیری مثبت تأیید کنم.

بالاخره با این سوال که آیا می‌توان با آیت الله خمینی ملاقات داشته باشم به مذاکرات خاتمه دادم. بهشتی با لحنی خشن گفت «نه!». نه شورای انقلاب و نه او شخصاً برای انجام چنین خواسته‌ای اقتدار ندارند. وقتی ما از جا برخاستیم که برویم خطاب به قطب زاده گفتم که امیدوارم بازگشتمان سهل‌تر از آمدنمان باشد. پاسخ داد من همراهتان خواهم آمد. از ساختمان که خارج شدیم، بار دیگر جمعیت در تاریکی به سوی ما هجوم آورد و قطب زاده را از ما جدا کرد. در نهایت دسته‌ای از پاسداران انقلاب در اطراف ما حلقه زدند و ما را به اتومبیل رساندند.

روز بعد تهران را در حالی ترک کردیم که رفتار صاحبان قدرت خلاف انتظارمان بود و برخوردها شدیداً ما را تکان داده بود. قطب زاده وزیر امور خارجه آنقدر مودب بود که در فرودگاه برای بدرقه ما بیاید. کاملاً مشهود بود که سردرگم است. ظاهراً رفتاری که تظاهرات کنندگان و شورای انقلاب با من داشتند، برایش ناراحت کنند بود.

در پرواز بازگشت به نیویورک، برداشت‌هایمان را از سفر مرور کردیم. البته شخصاً هرگز تصور هم نمی‌کردم که با هواپیمایی پر از گروگان‌ها به نیویورک باز خواهیم گشت. سه روز اقامت ما در تهران، همواره با ناراحتی‌های فراوان و حتی وحشت بود. اما در عین حال به من این فرصت را داد که شخصاً از نظرات شورای انقلاب یعنی صاحبان واقعی قدرت در ایران آگاه شوم.

این موضوع دارای اهمیت فراوانی بود که پیشنهاداتی را که من با سایروس ونس وزیر امورخاچه آمریکا آماده کرده بودیم در اختیار وزیر امورخارجه ایران (قطب زاده) قرار دهیم. اگرچه این پیشنهادات پذیرفته نشد اما این نکته روشن گشت که رهبران سیاسی ایران شرط لازم برای آزادسازی گروگان‌ها را تشکیل کمیسیون تحقیق بین‌المللی می‌دانند. در واقع اطلاعاتی که من از تهران کسب کرده بودم نقطه‌آغازی برای حل بعدی مشکل بود. با آنکه کوشش‌های کمیسیون سازمان ملل متحد که در پی مذاکرات من به تهران رفت بدون نتیجه ماند، اما اعضای آن اطلاعات ارزنده‌ای برای حل مشکل که متعاقباً به یاری الجزایر عملی شد، در اختیار ما گذاشتند.

سفر من به تهران بی تردید پرحادثه ترین و پر اثرترین تجربه ای بود که در دوران دبیرکلی سازمان ملل متحد داشتم. این تجربه به وضوح به من حدود امکانات و عجز مقام دبیرکل را نشان داد. دبیرکل با تحمل وظیفه سنگین سیاسی و اخلاقی با واقعیتی بسیار ساده مواجه است؛ او هیچ نیروی اجرایی در اختیار ندارد. تأثیرگذاری او فقط متکی به استعداد سیاسی او هست تازه اگر توفیق یابد که این استعداد را به کار گیرد. تمامی کوشش های او و تمامی اصول منشور ملل و تمامی اصول پذیرفته شده در قوانین بین المللی فقط زمانی ارزش دارند که کشورهای عضو آن ها را محترم بشمارند.

فصل یازدهم) کارتر و گروگان ها

کوشش های ما برای پایان دادن به گروگان گیری به همکاری نزدیک من و کارتر رئیس جمهور آمریکا موجب شد. در ۴ ژانویه ۱۹۸۰ پس از برخورد تکان دهنده و در عین حال هشدار دهنده ام در تهران، به نیویورک بازگشتم. احساس من چنان بود که انگار فقط سه روز آنجا نبوده ام بلکه هفته ها آنجا بوده ام و در نیویورک احاطه شده با واقعیت های خشک مقرر سازمان ملل متحد درک کردم که من و همراهانم در چه وضع ناخوشایند و خطرناکی گرفتار بودیم. بیلان بی حشو و زواید رویدادها نشان می داد که اینک رهبران ایران می دانستند که آمریکایی ها چه تصویری از راه حل ممکن دارند. همچنین آمریکا و ما می دانستیم که دولت انقلابی ایران واقعاً چه می خواهد. مهم تر از همه این بود که این نکته را فهمیده بودیم و این دانسته هایم را سریعاً در اختیار آمریکایی ها گذاشتم که؛ چندان فایده ای ندارد که با شخصیت های متمایل به غرب مانند قطب زاده و بنی صدر مذاکره شود چرا که رهبران حقیقی انقلاب، روحانیون گرد آمده در اطراف آیت الله خمینی بودند.

در تهران شخصاً درک کرده بودم که تعصب انقلابی توده مردم، ستیزه جویی دانشجویان و به خصوص رقابت سخت بین رهبران انقلاب، هرگونه راه حل معقول را مانع می شود. در این اوضاع برایم شگفت انگیز بود که تبلیغات انقلابیون تا چه حد زیرکانه و موفق بود. پس از بازگشتم از تهران، از مأموریت من انتقاد شد. گفته شد که به رغم مخاطرات بسیار، بیش از حد به مأموریتی دل بسته بودم که نتیجه آن منفی بوده است. همچنین گفته شد که بازدید من مشکل گروگان ها را نه تنها سهل تر نکرده بلکه مشکل تر کرده است. اما با این وجود این سفر مقدار زیادی از تردیدها را با اطمینان معاوضه کرده بود و الان بی واسطه از روانشناسی انقلاب ایران آگاه بودیم و از آشوب و نابسامانی کشور مطلع شده بودیم. من به هیچ وجه دست خالی از تهران بازنگشته بودم. وقایع بعدی اگرچه دردناک و بسیار مشکل بود، اما به رغم تمامی عدم موفقیت ها و به رغم میان پرده نظامی، تجارب من نهایتاً در آزادی گروگان ها موثر بودند زیرا برای من روشن شده بود که پیشرفت در این زمینه فقط با

اقداماتی ممکن بود که با جو سیاسی تهران تناسب داشته باشد، از جمله کمیسیون تحقیق که ایران تقاضای تشکیل آن را کرد. مسلماً در آن شرایط اقبالی برای میانجیگری وجود نداشت اما با پافشاری، ظاهراً نزدیک تر شدن نظرات ممکن می نمود. به همین جهت در گزارشم به شورای امنیت سازمان ملل متحد عنوان کردم که سفرم به ایران از نظر کسب اطلاعات مفید بوده است.

دو روز بعد برای مذاکره با کارتر به واشنگتن پرواز کردم. در این مذاکرات علاوه بر کارتر، سایروس ونس وزیر امور خارجه، زیگنیو برژینسکی مشاور امنیت ملی و دونالد مک هنری سفیر آمریکا در سازمان ملل متحد نیز حضور داشتند. کارتر از من صمیمانه استقبال کرد و گفت که تلاشهایم را از این نظر که به خاطر جان گروگان های آمریکایی خودم را به مخاطره انداخته ام، پر ارزش تر می داند. در گفتگو با کارتر و همکارانش درک کردم که رهبران آمریکا به رغم توضیحات من، هنوز هم گستره نابسامانی های تهران را کمتر از واقع برآورد می کنند. گفتم ببینید آقای رئیس جمهور، در آنجا هیچ خط روشنی از قدرت آشکار نیست. نه بنی صدر و نه قطب زاده هیچکدام نظارتی بر رفتار دانشجویان ستیزه جو در سفارت ندارند. فقط آیت الله خمینی در موقعیتی است که می تواند اعمال نفوذ کند اما او خود را کنار کشیده زیرا او نیز مایل نیست به مخالفت با دانشجویان ستیزه جو برخیزد. تا زمانی که نتوانیم با شخص آیت الله تماس بگیریم هیچ راه حلی برای این مسئله وجود نخواهد داشت.

کارتر کوشید خطوط اصلی سیاست آمریکا را توضیح دهد؛ استرداد شاه به کلی مردود است حتی اگر پاناما استرداد وی را مورد بررسی قرار دهد، آمریکا شاه را برای اقامت در ایالات متحده دعوت خواهد کرد. آمریکا مصمم است از طریق شورای امنیت سازمان ملل متحد برای برقراری تحریم ها علیه ایران اقدام کند.

کارتر با اشاره به من فهماند که دولت او پیشنهاد های تازه ای را توسط میانجی های دیگر عرضه کرده است. وی در آن زمان از افشای نام این میانجیان خودداری کرد. در پایان، سایروس ونس گزارشی را ارائه کرد که حاکی از گرایشی تازه در دولت آمریکا داشت. اکنون دولت آمریکا آمادگی داشت که به تشکیل گروه یا کمیسیونی که شکایت ایران را بشنود و در ضمن گزارشی تهیه کند، رضایت دهد. ونس گفت در ضمن آمریکا آماده است همراه با ایران در این رابطه بررسی کند که برای حفظ امنیت و تقویت نیروهای ایران با در نظر داشتن هجوم شوروی به افغانستان، چه می توان کرد. این تهاجم خود عنصر تازه و نگران کننده ای را موجب شده بود.

شورای امنیت سازمان ملل متحد قرار بود در ۱۱ ژانویه تشکیل جلسه دهد تا درباره برقراری تحریم علیه ایران مشورت کند. اما صبح همان روز منصور فرهنگ نماینده دائم ایران در نیویورک پیامی از طرف قطب زاده تسلیم

کرد که از تغییری آشکار در رفتار ایرانی‌ها حکایت داشت؛ گروگان‌های آمریکایی ممکن است قبل از تسلیم شاه و برگرداندن اموالش، آزاد شوند مشروط بر اینکه کمیسیون تحقیق هرچه زودتر به تهران بیاید. قطب زاده تفهیم کرده بود که آیت‌الله خمینی با این راه حل موافقت کرده است.

قبل از سفرم به تهران در مورد منصور فرهنگ با مشکلاتی مواجه شدیم. ایران پشت سر هم افرادی را به عنوان نماینده دائم نزد سازمان ملل متحد معرفی کرده بود و فرهنگ فعلاً آخرین آنان بود. او روحیه آمریکایی‌ها را بسیار خوب می‌شناخت لکن با سازمان‌های وطنش در ارتباط نبود و متأسفانه به ابتکارهای شخصی گرایش داشت. ابتکاراتی که دولت متبوعش آنان را تأیید نمی‌کرد. مثلاً یکی از این اقدامات او موجب گشت که قبل از سفر به تهران گمراه شوم و در نتیجه کمی با هم درگیر شدیم. به همین جهت نسبت به پیامی که از طرف قطب زاده به من داد، محتاط ماندم.

در این اندیشه بودم که چه چیز موجب شده است قطب زاده اینک این چنین خواستار تسریع در اقدامات شود. احتمالاً این نخستین واکنش نسبت به کوشش‌های اخیر آمریکا از طرف میانجی‌هایی بود که کارتر در مورد آنان با من سخن گفته بود. سخنان توأم با شوخی کارتر را هنگام خداحافظی در کاخ سفید به یاد آوردم که؛ شاید کسی کارها را در آنجا، پس از شما دنبال کند. در جلسه محرمانه شورای امنیت سازمان ملل متحد، نامه اخیر ایران را تشریح کردم و سپس در پاسخ به قطب زاده نوشتم؛ تحت چه شرایطی گروگان‌ها آزاد خواهند شد؟ آیا به محض آنکه قطعنامه شورای امنیت حق ایران را در مورد استرداد شاه و ثروتش بپذیرد و به محض آنکه کمیسیون بین‌المللی تحقیق معرفی شود؟ قطب زاده در پاسخی که روز بعد واصل شد اعلام داشت؛ ایران از شورای امنیت می‌خواهد که حقوق ایران برای تقاضای استرداد شاه مخلوع و بازپس گرفتن ثروتش را بپذیرد. در این پاسخ هیچ اشاره‌ای درباره گروگان‌ها نشده بود.

منصور فرهنگ پذیرفت که رفتار دولت متبوعش نامشخص است و از من خواست که جو حاکم بر تهران را نیز مورد توجه قرار دهم، جوی که بسیار خوب در خاطر محفوظ داشتم. او گفت اگر قطب زاده آزادی گروگان‌ها را در محدوده زمانی مشخص اعلام دارد در این صورت بیش از دو ساعت وزیر امور خارجه باقی نخواهد ماند. حالا دیگر شورا برای تأخیر بیشتر آماده نبود و در ۱۳ ژانویه تشکیل جلسه داد تا بنا به درخواست آمریکا در مورد برقراری تحریم علیه ایران مشورت کند. گرچه این پیشنهاد را اکثریت اعضای شورا تصویب کردند ولی وتوی شوروی پذیرش آن را مانع گشت.

بعد از ملاقات با ونس مشخص شد که آمریکا دیگر پافشاری نمی کند که گروگان ها قبل از تشکیل کمیسیون تحقیق یا لااقل با تشکیل این کمیسیون آزاد شوند. آنها موافقت داشتند که کمیسیون به عنوان کمیسیون پژوهش و نه به عنوان یک دادگاه یا یک دادرسی به شکایت ایران گوش دهد، اعضای کمیسیون به ایران روند، با شورای انقلاب نگرانی خود را در مورد سلامت گروگان ها در میان بگذارند، گروگان ها از سفارت خارج و تحت نظارت مستقیم ایران و کمیسیون قرار گیرند و سپس آیت الله خمینی به مناسبت سالگرد انقلاب، آن ها را در فوریه عفو نماید.

به نظرم این فیلمنامه سیاسی بیش از حد غیر واقعی بود. با توجه به اوضاع سیاسی ایران، شدیداً به قصه "آلیس در سرزمین عجایب" شبیه بود. به خصوص به نظر من بسیار بعید بود که آیت الله خمینی با این صحنه سازی موافقت کرده باشد. با این همه آماده بودم که نقش خود را در این بازی ایفا نمایم. سفیر ایران منصور فرهنگ را فراخواندم و کلیات برنامه را برایش شرح دادم. به او گفتم که آمریکایی ها امتیازی داده و از آزادی مقدماتی گروگان ها صرف نظر کرده اند.

آشکار بود که فرهنگ از این وقایع آگاه نبود. به من پیشنهاد داد آرام و با تأمل پیش روم. او گفت بنی صدر مترصد است به مقام ریاست جمهوری برسد و این دوران، دوران تصمیم گیری های مهم نخواهد بود. در تهران در این ضمن بنی صدر و قطب زاده درصدد بودند پا روی ترمز بگذارند. در توضیحات برای عموم، بنی صدر هرگونه اطلاعی درباره پیشنهاد تشکیل کمیسیون تحقیق را حاشا کرد، گرچه خودش در جلسه حضور داشت، زمانی که موضوع را با شورای انقلاب در تهران مطرح کرده بودم. زمانی هم که از قطب زاده پرسیدم که آیا واقعاً با ملاقات اعضای کمیسیون و گروگان ها توافق شده است، حيله گرانه اظهار داشت که چنین کاری "یک امکان" است.

سایروس ونس در ملاقات بعدی، ترتیبات نهایی را برایم شرح داد. جزئیات این ترتیبات با میانجیان فرانسوی توافق شده بود. هامیلتون جوردن رئیس دفتر کارتر نیز در ملاقات حضور داشت. او تازه از برن برگشته بود و با میانجیان گفتگو کرده بود. اینجا بود که برای نخستین بار نام میانجیان را شنیدم؛ کریستین بورگه یک وکیل دعاوی فرانسوی و هکتور ویلالون یک بازرگانی آرژانتینی که در پاریس مقیم است. از این پس ما این دو را در سازمان ملل متحد، "وکلاي دعاوی" می نامیدیم. در دوران تبعید آیت الله خمینی این افراد با بنی صدر روابط نزدیک داشتند. آنان در صحنه سیاسی فرانسه جزو چپ ها بودند. هرگز نتوانستیم مشخص سازیم که هزینه های سفرهای آنان را در جریان وظیفه میانجیگری چه کسی پرداخت می کرد و به چه منظوری این کارها را می کردند.

در تحقیقات محرمانه مطلع شدیم که نخستین تماس در ۲۵ دسامبر انجام شده و بورگه و ویلالون به پاناما رفته و درخواست استرداد شاه را به دولت پاناما داده اند و هامیلتون جوردن نیز آنان را در آنجا یافته بود و با آنها اصول کلی برنامه مورد نظر خود را بررسی کرده بود. نقش من در این برنامه (فیلمنامه)، تشکیل کمیسیون تحقیق سازمان ملل متحد بود. می بایست کمیسیون را تشکیل می دادم و در ۱۱ فوریه اطلاع دهم که اعضای آن طی یک هفته به تهران خواهند آمد. بنا بر برنامه پیش بینی شده قطب زاده می بایست روز بعد موافقت خود را به نیویورک مخابره کند و در ضمن اعلام دارد که ایران خواهان ملاقات اعضای کمیسیون با گروگان ها است. می بایست در پاسخ به او تأیید می کردم که کمیسیون برای یک مأموریت پژوهشی به تهران می آید. در ۱۵ فوریه قرار بود بنی صدر تلفنی گزارش کند که آیت الله خمینی دستور لازم را به شورای انقلاب داده است تا اقدام لازم را عملی کند یا آنکه آیت الله شخصاً توضیحی در این زمینه بدهد. در این صورت من در موضعی می بودم که تشکیل کمیسیون را در روز ۱۵ فوریه اعلام دارم. این اعلامیه به بنی صدر این امکان را می داد که نتیجه را به عنوان پیروزی دیپلماسی ایران به حساب آورد. آمریکا نیز از این موقعیت برخوردار می شد که تأکید کند کمیسیون وظیفه واقعی این است که نظرات طرفین را بشنود، با گروگان ها ملاقات کند و گزارش خود را به دبیرکل تسلیم دارد.

به نظرم این فیلمنامه پر بود از تله و مطالبی با دو مفهوم متفاوت، بر همین اساس از ونس پرسیدم که آیا واقعاً آیت الله خمینی با اجرای این برنامه موافقت کرده است؟ او گفت ما نمی دانیم، فقط می دانیم مراتب به اطلاع وی رسیده است اما ما بیش از این اطلاعی نداریم.

با وجود تردیدی که در عملی شدن طرح داشتم، به قطب زاده پیام دادم و روز بعد پاسخ وی را دریافت کردم که منطبق با فیلمنامه نبود. به جای اشاره به مورد انتظار ما یعنی گروگان ها، قطب زاده در نامه اش به جنایات شاه و دارایی او پرداخته بود. روز بعد پیام دیگری دریافت داشتم. این پیام درست و منطبق با برنامه بود. شگفت انگیز بود که پیام از آتن مخابره شده بود، آتن نخستین محل توقف قطب زاده در سفر به اروپا بود. به نظر من شگفت انگیز آمد که قطب زاده چنین زمانی را برای سفر عادی به پایتخت های اروپایی انتخاب کرده است. علت واقعی سفر او ملاقاتی محرمانه با هامیلتون جوردن در پاریس بود. بعدها از این ملاقات و محتوای مذاکرات آنها آگاه شدیم. پیشنهاد اصلی قطب زاده به جوردن این بود که آمریکا باید برای حل کلی مشکل، نقشه قتل شاه را عملی سازد.

در بازنگری وقایع باید بگویم که آمریکایی ها خوش باورانه هر راه ممکن را دنبال می کردند که بتواند آن ها را از این سردرگمی وحشتناکی که گرفتار آن شده بودند، برهاند. اگرچه ونس بعدها گفت از والدهایم به خاطر

یارپه‌په‌پیش متشکریم ولی متأسفم که آمریکا در آن زمان این آمادگی را نداشت که مرا در جریان واقعی مذاکراتی که در خفا انجام می‌شد، بگذارد. توضیح روشن و بدون پرده پوشی تلاش‌ها، ممکن بود انجام وظایف مرا آسان‌تر نماید.

با وجود این شرایط آشفته تلاش کردم تا نقش محدودی را که سازمان ملل متحد بر عهده ام گذاشته اجرا کنم. بر این اساس به محض اینکه از طرف ایرانی‌ها پاسخ مورد نظر دریافت شد، طرح اعلامیه‌ای را که قرار بود با انتشار آن تشکیل کمیسیون را به اطلاع عموم برسانم، برای بنی صدر فرستادم و او با یک تغییر، طرح را پذیرفت. روز بعد بنا بر اعلام قبلی متن اعلامیه تشکیل کمیسیون را انتشار دادم. به اعضای کمیسیون^۱ گوشزد کردم با گروگان‌ها ملاقات خواهند کرد اما به هیچ وجه نباید از آنان بازپرسی کنند. وظیفه آن‌ها این است که مأموریتشان را ظرف یک هفته به پایان برسانند، سپس بازگشتشان را به شورای انقلاب در تهران اطلاع دهند و گزارش کمیسیون را تا زمانی که گروگان‌ها آزاد نشده‌اند، نباید منتشر کنند.

قائم‌مقام دبیرکل دیگو کوردوبیس را به عنوان هماهنگ‌کننده همراه کمیسیون فرستادم. همان روز اعضای کمیسیون نیویورک را به مقصد ژنو ترک کردند و از آنجا با تأخیرهای زیادی که ایران موجب شد، سه روز بعد به تهران پرواز کردند. در حالی که آنان در هواپیما بودند، از تهران خبری دریافت داشتیم که موجب نگرانی شدید ما شد. آیت‌الله خمینی هرگونه تصمیم‌گیری درباره گروگان‌ها را به عهده مجلس ایران گذاشته بود اما این مجلس حتی هنوز اجلاس افتتاحیه خود را هم تشکیل نداده بود. این ضربه سختی بود اما کاملاً با روحیه جنگی ایرانی‌ها و روش آن‌ها برای طفره رفتن منطبق بود.

در نخستین ملاقات بنی صدر و قطب‌زاده با کمیسیون، بورگه و ویلالون هم حضور داشتند که ظاهراً مترصد بودند نقش خود را به عنوان میانجی همچنان دنبال کنند. بنی صدر کوشیده بود که دستور آیت‌الله را مثبت ارزیابی کند. او اظهار نظر می‌کرد که اکنون در تصور آیت‌الله خمینی نیز دیگر ارتباط مستقیمی بین آزاد کردن گروگان‌ها و استرداد شاه وجود ندارد. آندره اوگیلار در پاسخ عنوان می‌کند که دخالت دادن مجلس، آزادی گروگان‌ها را لااقل تا آوریل عقب می‌اندازد. بنی صدر در این هنگام به برنامه محرمانه که درباره آن توافق شده و ایران نیز خواهان اجرای آن است، اشاره می‌کند. این اشاره دست‌ها را باز می‌کند و اعضای کمیسیون ناگهان متوجه می‌شوند که آن‌ها عروسک خیمه شب بازی هستند و باید نقشی را که مدت‌ها قبل برایشان در نظر گرفته شده، بازی کنند و این موجب بروز اختلاف میان اعضای کمیسیون شد.

^۱ - اعضای کمیسیون عبارت بودند از: آندریا اوگیلار از ونزوئلا، محمد بجعوی از الجزایر، ادیب داوودی از سوریه، اچ.و.جایاواردنه از سریلانکا و لوئی ادموند پتییتی از فرانسه.

اکنون همه چیز به توانایی بنی صدر و قطب زاده بستگی داشت که بتوانند برنامه ملاقات اعضای کمیسیون با گروگان ها را فراهم نمایند. اما قطب زاده اطلاع داد که در این راه مشکلات فراوانی وجود دارد و دانشجویان خواستار بازپرسی کمیسیون از گروگان ها هستند، خواسته ای که انجام آن برای دولت آمریکا به هیچ وجه قابل قبول نبود. این بود که کمیسیون از ادامه همکاری سر باز زد. قطب زاده مطابق با رویه معمولش پیشنهاد کرد که کمیسیون به ظاهر این شرط را بپذیرد تا اجازه رفتن به محل سفارت را بیابد و وقتی اعضاء وارد سفارت شدند آنگاه هر کاری که مایلند انجام دهند.

کمیسیون این پیشنهاد را هوشیارانه نپذیرفت و قطب زاده بار دیگر توانایی آن را نداشت که آنچه را قول داده است، عملی سازد. چون بورگه و ویلالون درک کردند که خانه مقوایی آنان در حال فروریختن است، دستپاچه درصدد برآمدند بهانه ای بیابند. نخست کوشیدند مرا گناهکار نمایند؛ من از برنامه توافق شده عدول کرده ام. یک اتهام مطلقاً ناوارد چون در جزئیات کاملاً منطبق با آنچه آمریکا و بنی صدر از من خواسته بودند، عمل کرده بودم. آنان همچنین به بنی صدر و قطب زاد بابت قولی که می دهند ولی قادر به انجام آن نیستند، تاختند. لکن این دو نفر دیگر نزد هامیلتون جوردن از اعتباری برخوردار نبودند، چون آن ها نیز نتوانسته بودند آنچه را که به دولت آمریکا قول داده بودند به انجام برسانند.

در حالی که کمیسیون هنوز در تهران بود، دانشجویان اعلام کردند که گروگان ها را تحویل دولت خواهند داد. اما آیت الله خمینی در ۱۰ مارس خواستار شد که کمیسیون در اعلامیه ای جنایات شاه و دخات طولانی آمریکا در ایران را تأیید کند و آنگاه کمیسیون می تواند با گروگان ها ملاقات کند. دانشجویان که از این تغییر جهت تازه، تشجیع شده بودند فوراً موافقت قبلی خود را با تحویل گروگان ها به دولت تکذیب کردند. قطب زاده تلفنی از من خواهش کرد که از کمیسیون بخواهم تا شرط تازه آیت الله خمینی را قبول کند، چون به او گفتم غیر ممکن است لذا ناراحت شد. اینک به پایان این کوشش خسته کننده و بی نتیجه رسیده بودیم. بی آنکه آزادی گروگان ها را عملی ساخته باشیم، کمیسیون تصمیم گرفت تا مأموریت خود را ناتمام بگذارد.

ترازنامه کارمان بسیار بد بود؛ قطب زاده و بنی صدر قول هایی را داده بودند که توانایی انجام آن را نداشتند، بورگه و ویلالون - آنگونه که بعدها ثابت شد - هیچ گونه نفوذی بر مرکز واقعی قدرت در ایران نداشتند، شورای انقلاب بر نظر خود پافشاری می کرد و آیت الله خمینی صاحب واقعی قدرت در ایران بود.

برای دولت آمریکا آن لحظه فرارسیده بود که فقط به اقدامات سیاسی خود تکیه کند. روابط سیاسی خود را با تهران قطع کرد، ویزاهای صادره برای اتباع ایران را نامعتبر اعلام کرد و تحریم های اقتصادی ایران را تصویب کرد.

یک تلاش دیگر هم کردم تا تماس با تهران را از نو احیاء کنم. در جریان مراسم تدفین مارشال تیتو رئیس جمهور یوگوسلاوی در بلگراد، با قطب زاده وزیر امور خارجه ملاقت و توافق کردیم که یکی از اعضای کمیسیون تحقیق سابق برای تجدید تماس، به تهران برود. بدین منظور ادیب داوودی اهل سوریه سه هفته به تهران رفت ولی کوشش های او نیز در باتلاقی از درگیری های سیاسی، بی حاصل ماند. بدین ترتیب سازمان ملل متحد به حد نهایی امکانات خود رسیده بود.

کارتر که دیگر امیدی به آزادی گروگان ها از روش های مسالمت آمیز نداشت، دست به اقدام نظامی زد. این اقدام کاملاً محرمانه ترتیب داده شده بود و من هیچ اطلاعی از آن نداشتم چرا که مخالف هرگونه راه حل نظامی بودم. شخصاً به تهران رفته بودم، از اوضاع آنجا اطلاع داشتم، وجداناً نمی توانم تصور هم کنم که امکان داشت گروگان ها را بدون جاری شدن سیل خون از ساختمان سفارت بیرون برد. بنا بر کلیه اطلاعاتی که در اختیار داشتیم، زندانیان آمریکایی را دانشجویان ستیزه جو که خوب مسلح بودند، با دقت محافظت می کردند. می دانم که کارتر هنوز هم بر این عقیده است که اگر اقبال یاری کرده بود، اجرای برنامه با موفقیت و بدون خون ریزی ممکن می شد اما تقدیر به او این فرصت را نداد که نظریه خود را به اثبات رساند.

عاقبت شاه در ۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰ درگذشت و در ۲۲ سپتامبر، عراق هجوم خود را به ایران آغاز کرد. وقتی شورای امنیت تشکیل جلسه داد تا درباره شروع جنگ مشورت کند، نخست وزیر جدید ایران محمدعلی رجایی به نیویورک آمده بود. او نمی توانست درک کند که چرا نسبت به ایرانی ها که اینچنین آشکارا قربانی تهاجمی از خارج شده اند، در نیویورک تا بدین حد، کم همدردی می شود. رجایی با تلخکامی از بی عدالتی در سازمان ملل متحد شکایت کرد. در گفتگو با او برایش روشن ساختم که نمی تواند انتظار چندان کمکی در زمینه شکایت خود داشته باشد تا زمانی که ایران به رغم محکوم دانستن عمل گروگان گیری از طرف جهانیان، همچنان آن ها را در زندان نگه داشته است. رجایی قبل از ترک نیویورک نظیر این سخنان را از کشورهای غیرمتعهد نیز شنید. پیامی که رجایی به خانه برد قاطع بود؛ پایان گروگان گیری شرط اولیه برای آن است که ایران بتواند شکایت خود را علیه تهاجم عراق به گوش جهانیان برساند و انتظار واکنشی از طرف جامعه جهانی داشته باشد.

به نظر من این آگاهی نقطه عطف ماجرای گروگان گیری بود. رجایی پس از بازگشت به تهران، ظاهراً توانست مقامات را بر فوریت حل مسأله گروگان ها و لزوم مذاکره با آمریکا متقاعد کند. این بود که الجزایر را به عنوان میانجی انتخاب کردند، خواسته های نخستین به خصوص تقاضای اذعان به گناه آمریکا کنار گذاشته شد و دیگر در این مورد سخنی به میان نیامد، مذاکرات دوجانبه انجام شد و دیگر سازمان ملل متحد نقشی بر عهده نداشت.

سرانجام در ۲۰ ژانویه ۱۹۸۱ و در روز سوگند خوردن رونالد ریگان، گروگان ها آزاد شدند. ایران مصرّ بود بازگشت آنان به خانه در دوران کارتر تحقق نیابد و این آخرین اقدام انتقام جویانه علیه رئیس جمهوری بود که تقدیر سیاسی او چنین با سرنوشت گروگان ها مرتبط شده بود.

اما تا آنجا که به سازمان ملل متحد مربوط می شود ما از ماجرای گروگان گیری چه درسی می توانیم بیاموزیم. در نخستین دور به نظر من سازمان ملل متحد نقش خود را کاملاً رضایت بخش ایفا کرد. شورای امنیت و دادگاه بین المللی لاهه نادرستی عمل ایران را از لحاظ حقوقی و سیاسی روشن ساختند و اصل قلمرو خارجی سفارتخانه ها و مصونیت آن را تأیید کردند. این واقعیت که ایران به عنوان کشور میزبان ظاهراً این اعمال زور را تأیید می کرد موجب شد تا در سرتاسر جهان رفتار دولت ایران ناپسند تلقی شود.

هر چه در قدرت من بود برای رفع تنش بین ایران و آمریکا انجام دادم؛ با سفر به تهران، با مذاکرات متعدد با سیاستمداران ایرانی و با تشکیل کمیسیون بین المللی تحقیق. با نگرش به گذشته هم نمی دانم دیگر چه می توانستیم انجام دهیم. به رغم بی نتیجه ماندن تمامی تلاشهایمان، هیچ اقدام سیاسی دیگری هم برای آزادی گروگان ها موفق نبود. زمانی که ایرانی ها خودشان زمان را مناسب تشخیص دادند، گروگان ها توانستند از تهران خارج شوند. در این دوره برای سازمان ملل متحد هیچ نقشی در نظر گرفته نشده بود.

فصل دوازدهم) هرج و مرج در خلیج فارس

احتمال دارد که آغاز ماجرای غم انگیز جنگ ایران و عراق در سپتامبر ۱۹۸۰، ویژگی تسریع کننده ای داشت که به موجب آن، بحران ناشی از مأموران سفارت آمریکا در تهران برطرف شد. لکن هیچ کس در آن روزهای آغاز جنگ حدس هم نمی زد که این ماجرای تازه به چه جنگ خونینی در خاورمیانه منجر خواهد شد و چه پیامدهای گسترده ای خواهد داشت.

ریشه این جنگ به سال ها قبل بر می گشت که دو کشور بر سر آبراه شط العرب اختلاف نظر داشتند. در ضمن اختلافاتی در مورد استان خوزستان در جنوب ایران که قسمتی از ساکنان آن تبار عربی دارند، نیز وجود داشت. ایران در سال ۱۹۶۹ آخرین قرارداد تعیین کننده خطوط مرزی دو کشور را که در سال ۱۹۳۹ منعقد شده بود و همانند قراردادهای قبلی برای رفع اختلافات مرزی دو کشور کافی نمی بود، فسخ کرد. در فوریه سال ۱۹۷۴ عراق به شورای امنیت به علت اقدام به تجاوز نظامی از سوی ایران شکایت کرد. ایرانی ها به نوبه خود مدعی بودند که عراق به مرزهای کشورشان تجاوز کرده و کوشیده است به اهداف خود به یاری ترور و خرابکاری نائل آید، عراق شهروندان ایرانی را از عراق رانده و در عین حال به عواملی که علیه دولت شاه فعال بودند، کمک کرده

است. در این نخستین درگیری در خلیج فارس در دوران خدمت من به عنوان دبیرکل، سازمان ملل متحد توانست با توفیق قابل توجهی دخالت کند.

شورای امنیت به من مأموریت داد تا نماینده ویژه ای را برای روشن کردن وضع تعیین کنم و من نیز لویی وکمن موزرا را که در زمان وزارت امورخارجه، سفیر مکزیک در اتریش بود، انتخاب کردم. وی پس از سفر به بغداد و تهران و سفر به منطقه مورد اختلاف موفق شد دو طرف را تشویق به توافق کند. طرفین تعهد کردند که آتش بس را رعایت کنند، نیروهای نظامی خود را از منطقه مرزی دور کنند، تمامی اقدامات خصمانه را متوقف سازند و مذاکرات را آغاز کنند تا تمامی مسایل حل نشده بین دو کشور حل و فصل شود. با میانجیگری الجزایر، صدام و شاه ایران قرارداد تعیین کننده سرحدات تازه ای امضاء کردند (قرارداد ۱۹۷۵). در این قرارداد - در اوج حکومت شاه - مرز بین دو کشور خط میانه شط العرب تعیین شد. شاه متعهد شد که از هرگونه کمک به کردهای مخالف حکومت عراق که رهبری آنها بر عهده ملامصطفی بارزانی بود، خودداری کند. عراق هم تعهد کرد که آیت الله خمینی را که در آن کشور در تبعید بود، از کشورش اخراج کند.

مدت ها قبل از آنکه صدام بزرگترین اشتباه زندگیش را مرتکب شود (حمله به ایران)، او را در بغداد ملاقات کرده بودم. او تأثیری فراموش نشدنی بر جای گذاشته بود، ما همگی در کنار میز بزرگ کنفرانس در اتاق کار او نشسته بودیم، در جریان مذاکرات ناگهان از جا پرید، هیכלی درشت داشت و به یک بوکسور سنگین وزن می مانست. شروع به راه رفتن در اطراف میز کرد و لبخند زنان گفت متأسفم اما من دچار دیسک هستم و اگر بیش از یک ساعت بنشینم باید از جا برخیزم، نرمش کنم تا کمرم آرام شود. همین کار را هم کرد، دور میز دوید و دستهایش را چرخاند و پس از مدتی دیگر نشست و مذاکرات را دنبال کرد. حتی در آن زمان هم صدام، نارضایتی خود را از قرارداد ۱۹۷۵ پنهان نکرد و اظهار داشت که این قرارداد تحت فشار منعقد شده است.

بعد از حمله عراق به ایران، شورای امنیت قطعنامه ها و بیانیه هایی تصویب کرد و سازمان کنفرانس اسلامی و جنبش غیرمتعهدها کوشیدند تا دخالت کنند اما هیچ یک از طرفین آمادگی نداشت - همانند تمامی درگیری هایی که هر دو طرف هنوز امیدوار بودند که به اهداف خود از طریق غیرنظامی دست یابند - به پیام های صلح گوش فرا دهد. این وضع تا ۲۹ سپتامبر سال ۱۹۸۰ ادامه یافت تا آنکه صدام به ظاهر مایوس از ادامه جنگ، آمادگی خود را برای ترک اقدامات خصمانه در صورت اقدام مشابه از سوی ایران به اطلاع من رساند. پاسخ ایران را هم‌رزم من در مش‌ت بازی سایه ها در بحران گروگان ها، رئیس جمهور بنی صدر اعلام داشت. او به مراتب آمادگی کمتری برای سازش از خود نشان داد؛ تا زمانی که تجاوز عراق ادامه دارد حتی پیشنهادات شورای امنیت قابل بررسی نخواهد بود.

ایرانی ها بسیار ناراضی بودند چرا که در قطعنامه های شورای امنیت به طور مشخص بازگشت نیروهای عراقی به مواضع قبل از آغاز اقدامات خصمانه خواسته نشده بود و این نمونه بارزی بود از مشکلاتی که خواستاران استقرار صلح می باید آن را رفع می کردند. چون نه شورای امنیت و نه خود من مایل نبودیم در این مراحل ابتدایی با موضوع اصلی اختلاف دو کشور درگیر شویم، اگر چنین می کردیم امکان میانجیگری به علت پیش داروی محدود می شد.

سکوت در موضوع مورد اختلاف می بایست بی طرفی را مشخص سازد اما این سکوت را ایرانی ها رفتار خصمانه تلقی کردند. این حالت نامطلوبی بود که هیچ مفری نداشت. بنا بر عقیده من، بهترین راه حل، مذاکرات علنی شورای امنیت نبود بلکه کوشش میانجیگری یک صاحب منصب سیاسی عالی رتبه و تا حد ممکن محرمانه و با شکیبایی فراوان بود. قائم مقام نمایندگی دائم آمریکا در سازمان ملل، ویلیام جی فان دن هوئول، در گفتگویی خصوصی، اولاف پالمر رهبر سوسیالیست های سوئد (نخست وزیر قبلی و بعدی این کشور) را به من پیشنهاد نمود.

پاسخ پالمر مثبت بود و دولت استکهلم نیز موافقت کرد. من قائم مقام خود، دیگو کوردوبس را به عنوان هماهنگ کننده اقداماتش با دبیر کل سازمان ملل متحد که در ماجرای گروگان ها نیز زیرکانه رفتار کرده بود، در اختیارش گذاشتم. اوضاع امیدوار کننده بود. پالمر به نیویورک آمد و ما جزئیات طرحی را برای متارکه درگیری خصمانه ایران و عراق آماده کردیم. طرفین مخاصمه نیز پالمر را پذیرفتند و او به مناطق درگیری سفر کرد.

اولاف پالمر با تمام نیرو کار کرد. در مدتی کوتاه پنج دور مذاکره را در دو پایتخت انجام داد. نخستین مرحله گفتگوهایش به علت اقدامات همزمان وزیر خارجه کوبا که کشورش ریاست غیرمتعهدها را بر عهده داشت و همچنین تلاش های یاسر عرفات، پیچیده و مشکل بود. هر دو سیاستمدار برای توفیق در میانجیگری پیشنهاداتی را ارائه می دادند که متفاوت و حتی مغایر با کوشش های ما بود. پالمر کاردانی خود را در مذاکرات عیان ساخت و در این مرحله فقط به شنیدن استدلال های دو طرف بسنده کرد و درصدد بود پیشنهاد خود را بعداً اعلام دارد.

پالمر زمانی که نتیجه اقداماتش را به اطلاع من رساند، به این نتیجه رسیدم که احتمالاً امکان خواهد داشت مشکل کشتی های گرفتار در شط العرب را از اختلافات اصلی طرفین جدا کنیم. سازمان ملل متحد آمادگی داشت تا ناظرینی را در اختیار بگذارد تا بر آتش بس در منطقه شط العرب نظارت کنند. اما این اقدام نیز برای

طرفین مخاصمه غیرقابل پذیرش بود. پس از آن کوشیدیم که نوعی "برنامه حرکت" برای کشتی‌ها تنظیم کنیم که بتوانند سالم از شط العرب خارج شوند. هزینه چنین اقدامی زیاد بود و موجب یک سلسله مسایل مالی مغایر شد. عراق با برافراشتن پرچم سازمان ملل متحد مخالف بود چون معتقد بود چنین اقدامی به یک امر داخلی در شط العرب جنبه بین‌المللی می‌دهد. صلیب سرخ جهانی نیز با برافراشتن پرچم خود مخالف بود چرا که صلیب سرخ بایستی فقط در محدوده اقدامات بشردوستانه فعال بماند. در نهایت برافراشتن پرچم صلیب سرخ مورد موافقت قرار گرفت اما این اختلاف نیز به خاطر عدم توافق در مورد تقسیم هزینه‌های مالی به جایی نرسید.

مذاکره در زمینه تمامی ابعاد درگیری نیز پیچیده و بسیار مشکل بود. نخست کوشیدیم به توافقی کلی برسیم و منطقه حائل را تعیین کنیم. اما این مذاکرات بسیار زود بی نتیجه ماند چون توافقی در مورد خط مرزی اصلی بین دو کشور وجود نداشت. هیچ یک از طرفین حاضر نبود که سازشی را برای رسیدن به راه حل بپذیرد. عراقی‌ها چنین رفتار می‌کردند که گویا هنوز از موضع قوی تر مذاکره می‌کنند. آن‌ها منتظر بودند که ایرانی‌ها امتیازاتی به آن‌ها بدهند. اما دولت انقلابی تهران با برداشتی قاطع از درگیری رفتار می‌کرد. برای ایران این جنگ، نبرد حق و باطل بود. این رفتار تهران به زحمت برای کوشش‌های یک میانجی خواستار رسیدن به توافق و سازش دو طرف متناسب بود. عدم تحرک در سیاست ایران در نهایت به علت اختلاف نظرهای داخلی تشدید شد. این اختلاف‌ها به برکناری بنی صدر و کشته شدن (ترور) تعدادی از برجسته‌ترین شخصیت‌های سیاسی و روحانی انجامید.

زمانی که بار دیگر نظم داخلی ایران تا حدی برقرار شد و ایرانی‌ها تا حدود زیادی زمین‌های از دست رفته را بازپس گرفتند، پالمه در فوریه ۱۹۸۲ به بغداد و تهران سفر کرد تا جزئیات دیگری از برنامه پیشنهادی خود را ارائه دهد لکن این بار هم کوشش‌هایش بی نتیجه ماند. با توجه به فقدان هرگونه امید، حتی پالمه هم از کوشش‌هایش دست کشید و به طرفین متخاصم اعلام داشت که هرگونه اقدامی برای میانجیگری تا زمانی که هر دو طرف نشان ندهند خواستار اقدامی برای رسیدن به صلح هستند، بی فایده است.

مهم‌ترین آموخته از جنگ ایران و عراق این بود که دو ابرقدرت بی توجه به تسلیحات مدام در حال افزایش آنها (ایران و عراق)، توانا یا خواستار آن نیستند که از برخوردهای مسلحانه بین کشورهای ثالث جلوگیری کنند و یا جنگی را که آغاز شده با اعمال فشار خاموش کنند. این مغایر با نظریه‌ای بود که قبلاً مورد قبول عموم بود و بر اساس آن، "موازنه وحشت" لاقلاً موجب می‌شد که در مناطق استراتژیک، صلح دائم تأمین شود. دو ابرقدرت در مراحل آغازین جنگ، گرفتار مشکلاتی دیگر بودند و فرصت توجه به این بحران را نداشتند. شوروی درگیر افغانستان و لهستان بود و آمریکا درگیر بحران گروگان‌گیری و جانشینی ریگان به جاری کارتر بود.

همچنین به نظر می‌رسید تشدید جنگ سرد^۱، دو قدرت جهانی را از هرگونه اقدامی برای گفتگو درباره خلیج فارس بازداشته است. ظاهراً هر دو با توجه به مخاطرات دخالت مستقیم در بحران خلیج فارس، شایسته تر و مطمئن تر دانستند که از فاصله قابل اطمینانی ناظر آن بمانند و نگران واکنش ابرقدرت دیگر باشند تا آنکه به نفع یکی از دو طرف تخاصم دخالت کنند.

هر دو ابرقدرت مدت‌ها بود که سخن از بی‌طرفی کامل خود می‌کردند. این واقعیتی است که آمریکا بی‌تمایل نیست به عراق یاری رساند تا بتواند نوعی "کمر بند اطمینان" در اطراف کشورهای عربی خلیج فارس ایجاد کند و به یاری آن استقلال کشورهای کوچک خلیج فارس را تضمین کند. اما در عین حال واشنگتن مایل نبود که به حکومت انقلابی ایران چنان فشار آورد که موجب نزدیک تر شدن تهران به مسکو شود. همچنین شوروی آمادگی نداشت که هم پیمان سالیان دراز خود، عراق را رها کند. اما به رغم تمامی حملات تهران به هیچ روی حاضر نبود به مخالفت با کشور همسایه اش برخیزد و امید دستیابی به خلیج فارس را رها کند. در کرملین قطعاً علاوه بر این درباره وقایع آتی در ایران نیز تفکر شده است.

تهیه و تنظیم

معین نیک طبع - آذرماه ۱۴۰۰

^۱ - تنش زدایی در دومین دوره روابط شرق و غرب که در سال‌های ۱۹۷۵-۱۹۷۳ به اوج خود می‌رسد عمر کوتاهی داشت و چند سال پس از اعلامیه هلسینکی، آتش تنش و رقابت بین دو ابرقدرت بروز کرد و منجر به یک دوره جنگ سرد دیگر شد که به دوره جنگ سرد جدید مشهور است. این دوره با ورود نیروهای شوروی به افغانستان شروع شد و تا سال ۱۹۸۵ که گورباچف به قدرت رسید ادامه یافت. در دوره تنش زدایی جدید عواملی نظیر آنچه در آغاز دهه ۱۹۷۰ باعث نزدیکی روابط دو ابرقدرت گردید در دهه ۱۹۸۰ نیز زمینه تفاهم و همکاری آن دو را در مسایل بین‌المللی فراهم ساخت. تحولاتی که در سیستم بین‌المللی ایجاد شده بود در دهه ۱۹۸۰ شدت و حدت بیشتری به خود گرفت و برخوردهای نیمه اول دهه ۱۹۸۰ در روابط شرق و غرب نیز زمینه مساعدتری برای این تحولات فراهم آورد: اروپای متحد، جهان سوم و درگیری‌هایی که کنترل آنها از دست پاسداران نظام بین‌المللی خارج بود نظیر جنگ ایران و عراق. احمد نقیب زاده، تاریخ دیپلماسی و روابط بین‌الملل از پیمان و ستفالی تا امروز، (تهران: نشر قومس، چاپ دوم، ۱۳۸۳)، ص ۲۸۲-۲۷۵.

منابع

- ۱- البرادعی، محمد، عصر فریب: دیپلماسی اتمی در دوران خیانت، ترجمه فیروزه درشتی، (تهران: موسسه انتشارات ایران، چاپ دوم، ۱۳۹۲).
 - ۲- امانت، عباس، قبله عالم، ناصرالدین شاه قاجار و پادشاهی ایران (۱۳۱۳-۱۲۴۷)، ترجمه حسن کامشاد (تهران: نشر کارنامه، چاپ ششم، ۱۳۹۷).
 - ۳- زندفرد، فریدون، ایران و جهانی پرتلاطم: خاطراتی از دوران خدمت در وزارت امور خارجه ۱۳۵۹ - ۱۳۲۶، (تهران: نشر شیرازه، ۱۳۹۸).
 - ۴- شایگان، فریده، ایران و شورای امنیت؛ از تخلیه آذربایجان تا جنگ ایران و عراق (تهران: انتشارات سمت، چاپ اول، ۱۳۹۹).
 - ۵- ظریف، محمدجواد و سجادیپور، محمدکاظم، دیپلماسی چندجانبه: پویایی مفهومی و کارکردی سازمان های منطقه ای و بین المللی، (تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، چاپ سوم، ۱۳۹۵).
 - ۶- غالی، پطروس پطروس، پنج سال در کاخ شیشه ای سیاست: خاطرات دبیرکل سازمان ملل متحد (ژانویه ۱۹۹۲ تا دسامبر ۱۹۹۶). (تهران: مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، چاپ اول، ۱۳۹۸).
 - ۷- موسی زاده، رضا، حقوق سازمان های بین المللی: حقوق شورای امنیت، (تهران: نشر میزان، چاپ اول، ۱۳۸۹).
 - ۸- موسی زاده، رضا، سازمان های بین المللی، (تهران: نشر میزان، چاپ ششم، ۱۳۸۴).
 - ۹- ممتاز، جمشید، "میراث ثلاثه پطرس غالی: صلح، توسعه و دموکراسی"، مجموعه مقالات همایش نقش شورای اقتصادی و اجتماعی در تحقق اهداف منشور ملل متحد، (بهمن ۱۳۹۵).
 - ۱۰- میرفندرسکی، احمد، در همسایگی خرس؛ دیپلماسی و سیاست خارجی ایران از ۳ شهریور ۱۳۲۰ تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷، در گفتگو با احمد احراز ۱۳۵۷ (تهران: نشر علم، چاپ اول، ۱۳۸۲).
 - ۱۱- نقیب زاده، احمد، تاریخ دیپلماسی و روابط بین الملل از پیمان وستفالی تا امروز، (تهران: نشر قومس، چاپ دوم، ۱۳۸۳).
 - ۱۲- والداهیم، کورت، کاخ شیشه ای سیاست، ترجمه عبدالرحمن صدریه، (تهران: انتشارات موسسه اطلاعات، چاپ هفتم، ۱۳۹۳).
- ۱۳- Annan, Kofi, **Interventions: A Life in War and Peace** (Penguin Publishing Group, ۲۰۱۳)
- ۱۴- Annan, Kofi, **We the People: A UN for the Twenty-First Century** (Routledge, ۲۰۱۴)

۱۵-Ki-moon, Ban, **Resolved: Uniting Nations in a Divided World** (Columbia University Press, ۲۰۲۱)